

تبعیت از راهزنان

در آبکندهای زاینده رود - شبهای سرد بیابان - تأمین
 خواربار به شیوه راهزنان - تیراندازیهای شبانه - نزد
 خودیها - جدال ایرانیان - گذر از برابر روسها - در
 اردوی دوستان.

ضرغام السلطنه سه مهمان خود را با ملبوسهای مورد احتیاج
 آنها، پول و مرکوب مجهز کرد و دوازده سوار از قبیله زرگر^۱ به
 سرکردگی نصرالله که قبلاً هم در خدمت آلمانیها بوده همراه آنها
 کرد. در نوزدهم نوامبر حدود نیمه شب از محل پذیرائی خود به راه
 افتادند و پیش از ظهر روز بعد به دهکده کوچک کاریز رسیدند و
 از آنجا میخواستند به صحرای بی راه بزنند.

زایلر چنین گزارش می دهد: «یک شبیه ساعت ۵ ر ۶ از کاریز
 راه افتادیم، شب ملایم خوشی بود و ما بایورتمه که منحصرأ روش
 معتاد یابوهای ایرانی است، به سرعت پیش می رفتیم. تازه پس از دو ساعت

۱- دراصل Sergers در هیچ يك از مراجع نامی از این قبیله به دست نیامد.

رهنوردی همینکه به زاینده رود، قدری بالاتر از اصفهان نزدیک شدیم به ریگزاری برخوردیم که سخت مارا خسته کرد. اما صعوبت نامطلوب، تازه با عبور از خود رودخانه آغاز شد. برای اولین بار با دهکده‌ای مصادف شدیم و در نتیجه ناگزیر دوباره به ریگزار زدیم تا مگر در نقطه‌ای بالاتر راه عبوری پیدا کنیم. ساحل تشکیل می‌شد از پشته‌های بلندی که مجاری باریکی از میان آنها سطح آب می‌رسید.

بار دوم از این پشته‌های سنگی به زیر آمدیم، آنهم جائی که آبک درست قبل از رودخانه قدری گشاده‌تر می‌شد؛ راهنماها پیشاپیش رفتند تا از وضع زمین اطلاعی به دست آورند. وقتی که در کنار اسبهای خود ایستاده بودیم ناگهان بیقراری و هیاهویی به وجود آمد، بلافاصله نعره‌ای به گوش رسید و از دو طرف دامنه‌های کوهی که در طرفین جاده ما قرار داشت صدای شلیک تیر بلند شد. هیچ کس نمی‌دانست چه شده است و در بین این قبیله بی‌رأس و رئیس بی‌نظمی عمومی و دست پاچگی حکمفرما شد. جمعی بر اسب نشستند و به شتاب به طرف آب‌کنند رو آوردند. سرانجام کاشف به عمل آمد که راهنمای مانصر الله حواسش متوجه صدای سینه‌صاف کردن کسی در نزدیکی خود شده، به آن سمت رفته و بادوقزاق روبرو گردیده است. پس از کشمکش کوتاهی توانسته بر یکی از آنها غلبه کند و دیگری فرار را برقرار ترجیح داده است. این مرد را که يك نفر ایرانی از بریگاد قزاق روسی در تهران بود حاضر کردند. تفنگ نظامی روسی او، قطار فشنگ، يك رولور بزرگ و بی‌قواره و کت اونیفورم او را گرفتند و به امان خدا رهاش کردند؛ با عجز و التماس تمنی می‌کرد که از پشت سرب‌ها و شلیک نکنند و با حداکثر سرعت در جهت ده در ظلمت از دیده پنهان شد.

بسیار خوب، تا اینجا کار عیبی نداشت اما استیصال و دست‌پاچگی که به دنبال آن آمد مرا سخت ناراحت کرد. افراد را ظاهراً ترس

برداشته بود که مبادا در دامی افتاده باشند و مدخل و مخرج تنگه‌ای که در آن بودیم به‌اشغال درآمده باشد. بدون هیچ نقشه‌ای باز طول روخانه را درنوردیدند و باز به‌تنگه بازگشتند. سرانجام هم‌را به‌باد فحش گرفتیم و پیرزنان ترسو خطاب کردم. یادآورشان شدم که باید حساب این را بکنند که قزاق مورد هجوم گزارش دهد و قوای کمکی باخود بیاورد. در نتیجه ما بایست هر چه زودتر این ناحیه را ترک کنیم. آنگاه راهنماها توافق کردند و به‌تنگه بازگشتند و ما از آن‌جا توانستیم در جهت غرب راه فراری به ارتفاعات ساحل پیدا کنیم.

در ارتفاع توقف کردیم و پس از تحقیق دربارهٔ وضع زمین مجدداً فرود آمدیم و از راهی عریض از میان صخره‌ها به نهری رسیدیم و پس از گذشتن از برابر دهکده‌ای بزرگ به رودخانه بازگشتیم.

گذشتن از رودخانه کاری بود سخت مشکل؛ آب زیاد بود و در طرف دیگر دیوارهای باغی به چشم می‌خورد که به تخته‌سنگهای مرتفعی تکیه داشت. علاوه بر اینها به علت آسمان ابرآلود ظلمت‌شدیدی حکمفرما بود؛ حدود نیم شب بود. پس از آمدن و شد طولانی در این رودخانهٔ خروشان راه سربالائی باریکی پیدا کردیم، از روی دیوار باغ خود را بالا کشیدیم و با هزار زحمت و مرارت به بالا صعود کردیم. پس از استراحتی کوتاه باز به راه افتادیم، چه درنگ طولانی تری در این باد سرد برای اسبهای که سراپا خیس بودند معقول نبود. زمین که پر از قلوه‌سنگ و تکه‌پارهٔ صخره‌ها بود فقط برای یابوهای ایرانی قابل عبور بود. بسیار بسیار خسته و کوفته بودیم زیرا در عرض $\frac{2}{5}$ روز فقط سه ساعت توانسته بودیم بخوابیم.

حدود چهار صبح سرانجام توقف کردیم. البته هیزم مختصری وجود داشت اما برای آنکه رسوا نشویم نمی‌بایست آتش روشن کنیم. وقتی که فاستینگ کاملاً چسبیده به من غرق در خواب بود خواب به چشم نیامد و همینکه سپیده زد، برای جمع‌آوری هیزم به

کارپرداختم.

هنگامی که صبحانه خود را خوردیم باز به استراحت پرداختیم. اما از این استراحت چیزی عاید نشد، چه برای یافتن آب و جائی بهتر می‌بایست ساعت ده حرکت کنیم. پس از حدود سه ربع ساعت نزدیک قریهٔ ویرانهٔ طبس^۲ جائی برای اردوزدن پیدا کردیم. آب آوردند و پس از مدتی نان تازه؛ گوشت گوسفند هم رسید. مسلم بود که افراد ما بدون پرداخت پول اینها را از گله‌ای به‌زور گرفته‌اند.

چند ساعتی بیشتر با اصفهان فاصله نداشتیم و حالا دیگر در وسط سرزمین دشمن به‌سر می‌بردیم؛ به‌هر تقدیر این را می‌دانستیم که کسی مارا در این بیابان برهوت کم‌آب تعقیب نکرده است.

این بار هم از آرامش و آسایش بهره‌ای نبردیم، چون قرار بود ساعت ۲/۵ به‌راه بیفتیم. به‌راهنماها یادآور شدم که با این روش راه‌پیمائی موافق نیستم، زیرا نه‌می‌گذارد درست و حسابی استراحت کنیم و نه مارا به‌جائی می‌رساند؛ بهتر آن‌است که پشت سر هم و بلا وقفه فاصلهٔ زیادی را طی کنیم. - آن وقت از روی پست و بلنداین بیابان خشک و بی‌حاصل با گامهای سریع گذشتیم.

ساعت پنج به‌دهکدهٔ متروکی به‌نام مزرعهٔ حسن گل رسیدیم که پس از مرگ مؤسس و مالک خود که سر کردهٔ راهزنان بود متروک و ویرانه شده بود. در اینجا چوب، آب و حتی گاه پیدا کردیم و پس از مدتی بگومگو سرانجام تصمیم گرفتیم شب را آنجا بمانیم تا افراد و حیوانات خسته و از پا درآمده استراحتی بکنند و آب و علیق موجود را مورد استفاده قرار دهند.

روز بعد ساعت ۱۱ صبح از مزرعهٔ حسن بیرون آمدیم؛ این استراحت شبانه حال همهٔ مارا جا آورده بود، به‌خصوص که هوای خارج در این شب صاف و بی‌ابر بسیار سرد بود. ظهر بازلنگ کردیم

۲- دراصل Tebbes نزدیک اصفهان جائی به این نام در مراجع پیدا شد.

زیرا جاده اصفهان - فریدن روبروی ما بود. تازه ساعت چهار به راه ادامه دادیم؛ راهنماها با کمال احتیاط به کار پرداختند و با گماردن گشتیهای جناحی و پیشرو اجازه حرکت می دادند. ساعت ۵/۵ به ارتفاعی رسیدیم که از آنجا دره بزرگ تیران رازیرپای خود می دیدیم. اسبها را از چشمه آب دادیم و همینکه هوا روبه تاریکی گذاشت، آنان را در پشت صخره ها با جوتعلیف کردیم. در اینجا چند نفری از افراد ما که از پیش رفته بودند با ما مصادف شدند. از يك گله بزرگ دوبره با خود آورده بودند که بلافاصله آنها را کشتند و همراه خود برداشتند. آنگاه اندك اندك از دامنه ها به دشت فرود آمدیم؛ به طرف شمال متمایل شدیم و با استراحتهای کوتاه تا حدود ساعت دو صبح سواری کردیم. راه روی هم رفته صاف و هموار بود، فقط نزدیک روستاهائی که می بایست آنها را دور بزیم مجاری آبیاری مانع بزرگی محسوب می شد. کمی پس از آنکه از جاده اصفهان - خوانسار گذشتیم صدای زنگ قافله شتری به گوشمان خورد؛ تعدادی از افراد به آن طرف روی آوردند تا جو، قند و نان به دست آورند. اما نزدیکیهای صبح به قران اظهار با دست خالی بازگشتند و آنهم به این علت که چون کاروان به اصفهان می رفته از این قبیل چیزها هیچ با خود نداشته است. اما حسن عقیده داشت که اینها قافله را زده و غنائم را جائی پنهان کرده اند.

در پشت تپه ای سنگی برای استراحت خود خفاگاهی پیدا کردیم؛ اما چون شپش آرام و قرار از من ربوده بود، خواب به چشمم نمی رفت. پس از سه ساعت باز به راه افتادیم، برخلاف جهت باد فوق العاده سردی حرکت می کردیم، تا اینکه با روشن شدن صبح در پشت کوهی جائی مناسب برای خود یافتیم.

بلافاصله برای گرم کردن خود آتش افروختیم، چای دم کردیم

و کباب تهیه دیدیم؛ زیرا به علت سرمای شدید فکر خواب راهم نمی شد کرد. اما این آسایش دیری نپائید، چه در ساعت هشت صبح نگهبانان خبر دادند که کوههای مسلط بر اردوگاه ما به اشغال تیراندازان درآمده است. حسن دائماً نگران این بود که افراد کاروان به علت اینکه غارت شده اند به تعقیب ما برآمده باشند؛ اما در نظر گرفتن ارتفاع زیاد کوهها و مهلت اندک چنین چیزی به نظر من غیر محتمل آمد و راهنمایان چنین گفتند که اینها همان شانزده تیراندازی هستند که ظل السلطان برای حراست از روستاها و رمه خود به کار گماشته است. به هر حال راهنماها چنین صلاح دیدند که به جایی دیگر برویم؛ به این جهت باز آب جوش را خالی کردیم و بلافاصله به ارتفاعات بیشتری در کوه پناه بردیم. پس از يك ساعت باز بارها را زمین گذاردیم و پس از گماردن نگهبان فراوان تا ساعت يك بعد از ظهر به استراحت پرداختیم.

پس از تهیه غذا دیگر وقتی برای خوابیدن باقی نبود، زیرا ساعت دو باز بر اسب نشستیم، از قله گذشتیم و از دامنه پرسیب کوهی صخره ای به دره بزرگی فرود آمدیم. پس از ساعتی به چاهی رسیدیم که می شد با سطل از آن آب کشید و ما پس از آنکه با اعمال قدرت توانستیم ترتیبی برای نوشیدن آب حیوانات مقرر کنیم به تدریج چهار پایان را آب دادیم. بعد از آنکه حیواناتی را که گاز می گرفتند و لگد می پراندند به آرامش واداشتیم، باز جنگ و دعوای معمولی بین افراد آغاز شد.

دو نفر از آنها در این گیرودار به شتاب به سوی گله گوسفندی در آن حوالی رفته و هر دو چوپان آن را لخت کرده بودند؛ اینها با چهار کپنک نمدی و يك کتری باز گشتند. اوقاتم تلخ شد و به راهنماها گفتم اگر کاروانها را بزنند من حرفی ندارم ولی آنها نباید چوپانان فقیر را غارت کنند. در پاسخ گفتند این حادثه برخلاف میلشان انجام گرفته و اگر چوپانهائی که گریخته اند باز گردند اموالشان را به آنها

مسترد خواهند کرد.

دره‌ای که در آن فرود آمده بودیم و به سهولت می‌شد در آن رابطه‌ی ما را با همه جا قطع کرد، جائی بود نامناسب و راهنماها از این جهت اصرار داشتند هر چه زودتر به راه خود ادامه دهند. در همین موقع اولین گلوله صفیر کشید و بعد معلوم شد که یکی از دوراه خروجی ما از طرف تیراندازان ظل‌السلطان اشغال شده است. پس از مدتی این دست و آن دست کردن و مذاکره به توصیه‌ی من مجدداً باز گشتیم و از راه خروجی دیگر از دره خارج شدیم. در بین راه طبق معمول از گله‌ای گوسفند گرفتیم و ساعت ۵ اطراق کردیم تا بار دیگر به پخت‌وپز پردازیم. به حسن که از فرط سرمای شب داشت تقریباً هلاک می‌شد پیشنهاد کردم پوست گوسفندی را که تازه کشته بودیم دور خود بپیچد و در عمل نیز این کار به حال او سخت مفید افتاد، زیرا شب بعد، سردترین شبی شد که ما تا به حال گذرانده بودیم.

با شروع تاریکی در دشت به راه افتادیم و دو ساعت در جهت شمال سیر کردیم تا اینکه در باغی آب پیدا کردیم. در اینجا اسبها را آب و علیق دادیم. از ساعت ۹ تا دو صبح در پشت صخره‌ای توقف کردیم. راهنماها می‌خواستند که ما هنگام دمیدن صبح به هدفمان که کوه بزرگی در آن سوی دشت بود دست یابیم، زیرا چنین گزارش داده بودند که گروه نیرومندی از راهزنان مرکب از یکصد و پنجاه مرد پیاده و سوار در آن حوالی است. از ساعت ۲ تا ۶ در دشت هموار به راه پیمائی پرداختیم که من قسمت اعظم آن را به علت سرمای شدید پای پیاده طی کردم. به هر حال چنین فرض می‌شود که این قسمت از مملکت که نام گرمسیر برخوردار دارد گرمتر از سایر نواحی است. همه جا آتشی که چوپانان در ارتفاعات افروخته بودند به چشم می‌خورد. تازه به جاده‌ی شمالی اصفهان - خوانسار رسیده بودیم که صدای زنگ قافله‌ی شتری از روبرو به گوشمان خورد. بلافاصله از راه کناره گرفتیم و پشت یک بلندی پناه جستیم و از آنجا خود شاهد یک غارت

درست و حسابی شدیم. چون ذخایرمان به پایان رسیده بود افراد اصولاً فکر جو، گاه، چای و قند را از سر به در کرده بودند. اما خوب قدری گاه می شد به دست آورد زیرا کاروان حامل گندم و پنبه بود. این بار و بونه متعلق به ظل السلطان بود و گندمها را هم به احتمال زیاد برای انگلیسیها در شیراز در نظر گرفته بودند. چون جو همراه نداشتیم من ذهن نصرالله را متوجه این مطلب کردم که در گذشته به هنگام فقدان جو به اسبهای خود گندم هم داده ایم. او بلافاصله دوشتری را که بار گندم داشتند ضبط کرد؛ از آن گذشته مقدار زیادی کپنک نمدی، شیر، نان و یک الاغ نیز به غنیمت گرفته شد.

همه این کارها با آرامش تمام عملی گردید. همینکه افراد ما پی بردند کاروان بدون محافظ حرکت می کند به طرفه العینی آنرا محاصره کردند؛ شتر پیش آهنگ را متوقف کردند، صدای زنگها یکی پس از دیگری خاموش شد و درعین آنکه شترها با تبختر تمام به غارتگران می نگرستند شتربانان که از فرط سرما و وحشت بر خود می لرزیدند، نگران حوادثی بودند که می خواست اتفاق بیفتد. اما این بار چون افراد قافله کاملاً به میل و رضایت اطلاعاتی درباره محتویات بارها می دادند، درست مثل اینکه معامله ای صحیح و قانونی در جریان باشد دیگر کار به کتک کاری نکشید. آخر کار هم ماجرا به یک گفتگوی کاملاً دوستانه منجر شد که ما همه گونه اطلاعات ذیقیمت از آن به دست آوردیم. برای آنکه در روشنی فزاینده شناخته نشویم ما اروپائیها از دیگران کناره گرفته بودیم؛ حسن هم در بین شتربانان چند آشنا دیده بود و به همین دلیل در ماجرا شرکت نکرد.

هر چند یابوی من قاعدتاً می بایست خسته باشد باز به علت نزدیک بودن با یابوی فاستینگ که از آن بدش می آمد به هیجان درآمد، سر دست بلند شد و به زمین غلتید؛ خوشبختانه همان وقت پای من از رکاب بیرون آمد.

هوا روشن بود و من اصرار به رفتن داشتم تا بدون اینکه دیده

شویم بتوانیم پشت تپه‌ها پنهان بمانیم. بدین ترتیب با به‌جا‌گذاشتن یک نفر عقبه که می‌بایست دوشتر را براند به‌طرف کوه‌های نزدیک به راه افتادیم و ساعت هفت نزدیک آبگیری توقف کردیم.

ما همه به‌استراحت محتاج بودیم و من اظهار امیدواری کردم که خدا کند امشب مانند دیشب دچار مزاحمت نشویم. در همین هنگام بود که نگهبانان خبر نزدیک شدن تعدادی تفنگچی را دادند. بلافاصله قسمتی از افراد ما متفرق شدند تا بلندبهای مسلط مجاور را اشغال کنند، آبی را که تازه به‌جوش آمده بود خالی کردیم و باز بار سفر بستیم. در همان لحظه از اطراف و اکناف صدای گلوله برخاست، مع‌هذا وضع به‌آن اندازه که در بادی امر به‌نظر می‌آمد خطرناک نبود. پس از آتش کردن اولین گلوله‌ها در کیلومترها فاصله همان فریادهای عادی مبادله شد؛ در این ضمن معلوم شد که این تفنگچی‌های دلیر به تعقیب ما نیامده‌اند، بلکه از افراد روستائی هستند که در روزهای اخیر مورد تجاوز دزدانی که پس از سفر سالانه خود به‌شمال تروتمند به‌موطن خود بازمی‌گشته‌اند، قرار گرفته‌اند. از ما طلب بخشایش کردند و چون با تفنگهای قدیمی مک‌کنزی خود نمی‌توانستند با افراد ما مقابله کنند فرار را برقرار ترجیح دادند. اینان همچون فاتحان مغرور و سربلند باز گشتند و پس از آنکه پهلوانیها و دلاوریهای آنها از همه طرف مورد تمجید و ستایش قرار گرفت مجدداً آرامش حکمفرما شد. بار دیگر قوری خود را بروی آتش گذاشتیم و این بار چای ما بدون مزاحمت دم کشید.

ساعت دوازده باز به‌راه ادامه دادیم. کوره راهی به‌بالای کوه مقابل ما منتهی می‌شد ولی ما نمی‌توانستیم از آن استفاده کنیم. چون سراسر آن منطقه به‌علت عبور دسته‌های راهزن در هیجان و طغیان بود و این کوره‌راه را به‌سهولت می‌شد با چند تفنگچی بست؛ می‌بایست کوه را دور بزیم. بدین ترتیب در جهت شمال شرقی به‌بیابان زدیم. برای اولین بار پس از مدت‌ها دسته‌ای از غزالان را مرکب از هشت

رأس دیدیم؛ یکی از سواران تیری انداخت و یکی را زد که قدری عقب ماند ولی باز بدنبال پناهگاهی می گشت. در پشت تخته سنگها سه نفر پیاده را کشف کردند؛ عجیب بود که سه من نان باخود همراه داشتند. اما هرچه کردیم حقیقت را بروز ندادند و نگفتند این نانها برای کیست. پس کار به کتک کشید و مقداری از نانها از دست رفت. پس از اینکه کسی را پیشاپیش گسیل داشتیم ساعت ۲/۵ بعداز ظهر به معبری بین کوه سر به فلك کشیده شمالی و کوه شمال شرقی منضم به آن رسیدیم. در اینجا استراحت کردیم و به پخت و پز پرداختیم. نان بود و پنیر و تخم مرغ و چلو کباب، بعدش هم چای. چون در این فصل سال در این منطقه بیابانی آب کمیاب است آنرا هم با خود برداشته بودیم؛ همواره ققممه‌ها را پرنگاه می داشتیم.

مسلماً تعداد کارمندان قنصلگری که فرصت یافته باشند همپای يك گروه راهزن در مملکت سفر کنند چندان زیاد نیست. اما صرف نظر از آنکه زرگرا زبردست ما نبودند و به همین دلیل ما حق امر و نهی کردن به آنها نداشتیم اصولاً از طرف ما چندان مخالفتی هم با اعمال حرفه غارتگری نمی شد کرد آنها به خصوص زمانی که کاروانها سرگرم تجارت با دشمنان ما بودند. خوب دیگر برای افرادی که پول برای خرید خوار بار نداشتند - و حتی اگر هم داشتند باز برای خرید جنس نمی توانستند به روستاها بروند - هیچ چاره دیگری باقی نبود جز اینکه به این طریق خود را از سرما و گرسنگی حفظ کنند. به هر حال افراد ما از فوت و فن حرفه خود به خوبی آگاه بودند و اصولاً هم با سواران مفلوک شهری از زمین تا آسمان تفاوت داشتند. مواظب اسبهای خود بودند، آنها را به خوبی تیمار می کردند و علیق می دادند، بی جهت آنها را خسته و وامانده نمی کردند، به نحوی عالی از عهده نگهبانی بر می آمدند، کاربر بودند و سراسر منطقه را به خوبی می شناختند، چندانکه من به هنگام پیدا کردن آبگیرهائی کاملاً مخفی آنها را سخت مورد تحسین و اعجاب قرار می دادم».

باد شرقی سرد نفرت‌انگیزی این سواران شبانه‌را در ادامه سفرشان رنج می‌داد. در این بیابان خالی و بی‌برگ و بار پس از دو روز به روستای بزرگتر موته^۴ رسیدند که زرگرها البته در آنجا دوستانی داشتند اما علی‌رغم آن، اهالی شكاك آنجا اصرار داشتند که اینها پس از چندین ساعت اطراق از ده خارج شوند. در روزهای بعد، از شور و شوق این سواران که زایلر علیه برنامه حرکت بی‌معنی آنان بی‌جهت اعتراض می‌کرد هر دم بیشتر کاسته شد و سرانجام چنین وانمود کردند که عزم بازگشت دارند. حتی به‌نظر می‌آمد که نیروی حسن امین و وفادار نیز تمام شده باشد. زایلر در باره ادامه سفر خود چنین می‌گوید:

«ساعت دو بعد از ظهر (بیست و ششم نوامبر) از اطراقگاه خود خارج شدیم، از بین چندین تپه پیچیدیم و آنگاه به‌دشت کوچکی پاگذاریم. فاصله ما تا روستای جمال‌آباد که در آنجا می‌خواستیم علیق و یک نفر راهنما برای خود دست و پا کنیم در موته خیلی کمتر از واقع اعلام شده بود، البته به این جهت که هرچه زودتر از شر ما مهمانان ناخوانده خلاص شوند.

کمی قبل از غروب آفتاب در پس یک گودال متوجه دود غلیظی شدیم که به‌هوا بلند می‌شد و قاعدتاً می‌بایست از دهکده‌ای باشد. من راهنماها را متوجه این مطلب کردم و طبق تجربیاتی که به‌دست آورده بودم از آنان خواستم کسی را پیشاپیش بفرستد و حضور ما را اعلام کنند. اما آنها چنین نکردند و نتیجه آن شد که ما را از فاصله‌ای نسبتاً دور باشلیک گلوله‌ای که برای اخطار بود برجای متوقف کردند.

البته از مدتی پیش متوجه ما شده بودند و احتمالاً از برکت اسلوب عالی نگهبانی دهکده‌ها، از موته آنها را خبردار کرده بودند،

آخر پرپروز به محض نزدیک شدن ما دو نفر از آن روستا دور شده بودند. ناگهان دیدیم که از بالای گردنه ابری از دود متصاعد شد و صدای انفجار ضعیفی به دنبال آن آمد؛ تصور می‌رفت که نگهبانان روستا یکی از آن تفنگهای قدیمی خود را به کار انداخته باشند. همینکه علی‌رغم این همه باز به راه خود ادامه دادیم دو تیر دیگر شلیک شد و از آن پس برای اینکه خود را درپناه بگیریم ناگزیر شدیم چهار نعل به طرف تپه‌های جنبی بتازیم. قسمتی از سواران ما بلافاصله به سرعت و با کار آئی قلّه تپه مسلط را اشغال کردند، فاستینگ و من هم به همان جا رفتیم. دهکده بلافاصله پس از این تپه بنا شده بود. حال دیگر به جای تکه سرب گلوله‌هایی که از تفنگهای مدرن شلیک شده بود بر سر ما می‌بارید و چوپانها با شتاب تمام رمه خود را که داشتند آنها را به منزل می‌بردند به امان خدا رها کردند و گوسفندان در صحرا پراکنده شدند.

پس از آنکه تعدادی گلوله به ما شلیک کردند مذاکرات عادی مربوط به برقراری تفاهم و آشتی آغاز شد. افراد ما با توسل به آشنایان نشان تقاضای دریافت گاه و جو کردند، اما این درخواست رد شد و حتی از دخول ما بده و ادامه سفرمان از جاده نیز مخالفت به عمل آمد. در عین اینکه مشغول مذاکره بودیم همچنان از برجها تیراندازی ادامه داشت.

پس کار دیگری نمی‌شد کرد مگر آنکه در خارج از جاده به راه خود ادامه دهیم و این امر نیز به علت نداشتن يك نفر راهنما از نظر ما مطلوب نبود. برای گرفتن انتقام، افراد ما از چوپانان دو کپنک و چهار گوسفند به زور گرفتند و گوسفندها را بلافاصله پشت تپه‌ای سربریدند. در همین جا مرکوبهای خود را تعلیف کردیم و آنگاه در جهت شمال غرب به راه ادامه دادیم. یکی از چوپانها را افراد ما به عنوان راهنما به زور همراه آورده بودند و این کار علی‌رغم آن بود که وی قسم می‌خورد در این جهت راه را از چاه باز نمی‌شناسد.

ساعت ده شب به گردنه‌ای رسیدیم و چون نزدیک بودن به دهکده‌های بزرگتر ادامه پیشروی را منتفی می‌کرد ناگزیر از توقف شدیم. متأسفانه آب در آن حوالی پیدا نمی‌شد، به‌همین دلیل چند نفری را همراه چوپان برای آوردن آب به‌جائی که يك ساعت راه با ما فاصله داشت فرستادیم. بارها را پیاده کردیم ولی چون از باد در پناه نبودیم چندان دل خوشی از آن‌جا نداشتیم.

صبح به‌هنگام طلوع خورشید درحالی که دندانهایمان از فرط سرما به‌هم می‌خورد برخاستیم و به‌سرعت برای آتش‌افروختن به دنبال هیزم رفتیم. آرامش ما این بار هم مختل شد زیرا قبل از ظهر ناگهان صدای اعلام خطر بلند شد، چند تنی از افراد ما باتفنگ‌هایشان ناپدید شدند و ما بار سفر بستیم. استراحتگاه خود را عوض کردیم، از جاده گذشتیم و در پشت تپه‌ای که طرف مقابل قرار داشت پناه گرفتیم. آنطور که سواران گفتند این هم مربوط می‌شد به اتخان تدابیری احتیاطی به‌علت نزدیکی به دهکده‌های بزرگتر؛ به‌رحال حسن برایم تعریف کرد که افراد می‌خواستند کاروانی را بزنند، تیراندازی انجام گرفته و کاروان بازگشته است. از اینکه دیدم افراد مرتکب این حماقت باورنکردنی شده‌اند که در این منطقه پر از آبادی، جائی که به‌اوضاع آن اطلاع ندارند، دست به‌غارت کاروانی بزنند و از این رهگذر سراسر منطقه را علیه ما تحریک کنند، سخت درخشم شدم. به‌این جهت به‌طور جدی از آنان بازخواست کردم و آنان در جواب گفتند که نمی‌خواستند کاروانی را بزنند بلکه چندالاع حامل هیزم را متوقف کرده‌اند تا راه را از چهار پا داران بپرسند و يك راهنما پیدا کنند؛ با این افراد به‌توافق رسیده و به‌نزدیکترین آبادی رفته‌اند تا کاه و جو فراهم کنند اما اهالی ده به‌گمان اینکه مورد حمله قرار خواهند گرفت تیراندازی کرده‌اند. از نظر تدابیری که از سر احتیاط اتخاذ شده بود - نیمی از بیست نفر افراد ما را در استراحتگاه جدید به‌دیده‌بانی گماشته بودند - این توضیح از نظر من

باور کردنی نیامد، ولی بهر حال راهنمایان قسم خوردند که حقیقت می‌گویند.

مقارن ظهر از یکی از ده‌های مجاور کاه و جو آوردند؛ اهالی ده که خود را مبادی آداب نشان می‌دادند نان، پنیر و هندوانه هم آوردند. اسبها را هم اجازه دادند که برای آب خوردن به آبگیر ببرند. مردی ابراز آمادگی کرد که مارا به آرو^۵ یعنی جائی که سومین پسر امیرمفخم، به نام یدالله‌خان، ظاهراً در آنجاست هدایت کند؛ ما بلافاصله چوپانانی را که شب پیش اسیر کرده بودیم آزاد کردیم.

من در استراحتگاه به کمک خان عباس یعنی تنها کسی که در بین افراد ما سواد داشت نامه‌ای به فارسی خطاب به یدالله‌خان نوشتم و در آن به اطلاع وی رساندم که علاقمند به ملاقات با او هستم ولی اگر او باین ملاقات موافق نباشد خواهشمندم يك بلدراه به ما بدهد. در این مورد دیگر می‌بایست سخت رعایت احتیاط را کرد؛ هر چند امیر مفخم خود طرفدار آلمانیها بود، پسر ارشدش سردار معظم در کنار ما جنگیده بود و یدالله‌خان شخصاً به موقع خود با ابوالقاسم خان در نبرد نزدیک دزفول با انگلیسیها دخالت داشت بازم از اوضاع واحوال حاضر درست اطلاع نداشتیم و نزدیک شدن به یدالله‌خان احتمال داشت بیشتر مضر باشد تا مفید.

از این جهت تا حد امکان بار دیگر از اوضاع سیاسی استفسار کردم، اما افراد ما اظهار داشتند که کاملاً از کار خود مطمئن هستند و هنگامی که فهمیدند یدالله‌خان از روز پیش در ده مجاور به نام مسائین^۶ به سر می‌برد غرق شادی شدند. من پیش از هر کار دیگری فرستادم تا مطلب را روشن کند.

در این فاصله ما ساعت دو از استراحتگاه خود به راه افتادیم؛ اما پس از پنج دقیقه باز ناگزیر از توقف شدیم تا منتظر بازگشت

۵- دراصل Arro .م.

۶- دراصل Masain .م.

پیک خود بمانیم. من از این برنامه سفر ابلهانه دیگر به تنگ آمدم و دستور ادامه حرکت را صادر کردم. به زودی معلوم شد که من چه کار خوبی کرده‌ام. اگر پیشروی نکرده بودیم، سواران امیر حشمت راه خروجی دره را می‌بستند و ما ناگزیر می‌شدیم - حداقل اگر ادامه راه ما را غیرممکن نمی‌کردند - بیراهه‌ای طولانی را در پیش گیریم. پس از نیم‌ساعت، در محل خروجی دره به چشمه‌ای رسیدیم که ساعت سه بعد از ظهر هم روی آن قشری از یخ گرفته بود؛ در اینجا فرود آمدیم تا منتظر بازگشت پیک بمانیم. مقابل ما در آن طرف رودخانه‌ای که به قم جریان دارد، دشت بزرگی پر از آبادی وجود داشت که فقط یک برآمدگی زمین ما را از آن جدا می‌کرد. پس از مدتی کوتاه پیک رسید و از طرف کدخدا پیغام آورد که یدالله‌خان در روستای مسائین است که با آنجا دو ساعت راه فاصله دارد. ولی هنگامی که خواستم سوار را بانامه نزد یدالله‌خان بفرستم هیچ کس این مأموریت را نپذیرفت؛ افرادی که به علت غارتگری خود وجدانی معذب‌داشتند، می‌ترسیدند که دستگیر شوند و من هر چه اصرار کردم هیچ کس حاضر به انجام دادن این کار نشد.

نصرالله می‌خواست حسن را بفرستد و هنگامی که من با این امر مخالفت کردم گفت یکی از مهربانان را بفرستید. به هر حال به علت مخاطراتی که این کار دربر داشت با این پیشنهاد هم روی موافق‌نشان ندادم، افراد دیگر هم از رفتن خودداری کردند و سرانجام نصرالله اعلام کرد که شخصاً آماده قبول این مسئولیت است. سلاح خود را به زمین گذاشت و هر چند که افرادش او را قسم دادند که نرود براسب‌نشست و رفت. هنوز او با پیک چندان دور نشده بود که یکی از اهالی حاضر در دهکده گفت یدالله‌خان در آنجانیست و همه این قضایا دامی بوده است برای ما.

همه غرق حیرت شدند و فریاد یاالله برداشتند. عباسعلی بلافاصله به دنبال نصرالله بر پشت اسب جست تا بلکه او را برگرداند اما همینکه

به بالای برآمدگی زمین رسید و توانست عرصهٔ روبروی خود را زیر نظر بگیرد روی گرداند و کلیهٔ افراد را به برداشتن سلاح دعوت کرد. در همین لحظه صدای تیر برخاست و گلوله‌ها صفیر کشان از بالای سر ما گذشت. افراد بلافاصله صخرهٔ سنگی را که طرف چپ ما قرار داشت اشغال کردند و ما با اسبهای خود که افسارشان را در دست داشتیم پیاده برگشتیم تا پناه بگیریم. آن طور که بعدها فهمیدیم همینکه نصرالله از برآمدگی گذشت سرو کلهٔ بیست سوار پیدا شد که چهارنعل به طرف او می آمدند. وی سر آنها فریاد کشید که جلوتر نیایند چون گردنهٔ پشت سر او در اشغال است و تیراندازی خواهند کرد. سواران بلافاصله از اسب پیاده شده و پناه جستند، در حالی که دو سوار چهارنعل به طرف او آمدند تا او را دستگیر کنند. نصرالله که در پوشش تیراندازی افراد ما قرار داشت توانست خود را به جایی امن برساند.

حدود دو ساعت به شدت تیراندازی طرفین جریان داشت. هنگامی که به بالای صخره‌ای که افراد من روی آن نشسته بودند رفتیم تا برای اقدامات شبانه صحنه را زیر نظر بگیرم، دیدم که دو نفر از صفوف دشمن برای مذاکره به طرف مامی آیند. خود را کناری کشیدم تا نفهمند اروپایی هستیم. افراد من مرا پسر ضرغام معرفی کردند. تا چشم کار می کرد در برابر ما سوارانی دیده می شدند که راه ما را بسته بودند. فقط راه خروجی دست راست دره که به رودخانه‌ای محدود می شد هنوز باز بود، آن هم به این سبب که در زیر آتش افراد ما قرار داشت. « پس از آنکه شب شد زایلر با سوارانش از طرف غرب دوربزرگی زد و از منطقهٔ خطر دور شد. موفق شد قبل از دمیدن صبح از آن منطقهٔ پر از آبادی بگریزد و بین کوهها پناهی برای خود بجوید. از اینجا حسن را بانامه‌ای نزد یدالله خان به نزدیکترین روستا فرستاد. پس از سپری شدن ساعتها هیجان و دلواپسی که در طول آن باز نصرالله کاردان ناگزیر بود زرگرها را برسر عقل آورد، حسن با دعوتنامهٔ پراز مهر یدالله بازگشت. وی او را در روستای چنار واقع

در چهل کیلومتری سلطان آباد که ترکها، ایرانیها و روسها بر سر تصرف آن بدون نتیجه باهم می جنگیدند ملاقات کرده بود.

بار دیگر سواران زایلر می خواستند اعتصاب کنند؛ این راهزنان بیابانی قدیمی از حضور در صحنه نبرد سخت در بیم بودند ولی بیشتر از این می هراسیدند که در اردوی داوطلبان ایرانی به جبهه جنگ اعزام شوند. تازه پس از قول و قرارها و اطمینان دادن آنها، حتی از طرف یدالله خان، آنها را قانع کردند که به سفر ادامه دهند. راهنمایان جدید این گروه را از جاده بزرگ اصفهان - سلطان آباد گذرانند و در فاصله یک ساعتی از برابر پیش قراولان اولیه روسی به سلامت عبور دادند و به ده ساکی پائین که استراحتگاهشان بود رساندند. در اینجا اخبار متضادی درباره وضع جنگ در جبهه نزدیک به آنجا شایع بود و باز موجب امتناع سخت زرگرها از پیش روی شد. روز سی ام نوامبر بود. ادامه یادداشتهای روزانه زایلر چنین است:

«سرانجام به منتهی الیه جناح جبهه ریگا - سلطان آباد رسیدیم. چیزی نمانده بود که در آخرین لحظه همه به جنگ روسها بیفتیم. ساعت نه صبح ساکی را ترک گفتیم، زرگرها بایبیلی ما را همراهی کردند، آنها ظاهراً پس از اینکه نصرالله به آنها گفت به هر حال و به هر صورت او حتی به تنهایی بامن خواهد آمد. سراسر روز را از ناحیه ای آباد ویرآب و مزروع گذشتیم. ساعت یک ناگزیر بودیم که در هفته که روستای زیبائی است با چشمه های زلال و در آنجا تخم مرغ، نان، پنیر و هندوانه و خربزه و مویز پیدا می شد اطراق کنیم. در اینجا متوجه شدیم که مهمانداران شب پیش ما علی رغم پول خیلی خوبی که به آنها داده بودیم هرچه شمع، کبریت و چای با خود داشته ایم کسر رفته اند. مطلب را بانصرالله در میان گذاشتم و مطمئن بودم که او به هنگام بازگشت از «تأدیب» گناهکاران خودداری نخواهد کرد.

در هفته هم نتوانستیم به اخبار قابل اطمینان دست یابیم، هر چند که تا چند فرسخی مواضع طرفین پیش آمده بودیم. هر کس را که از

طرف دیگر می آمد و با ما برخورد می کرد سؤال بیج می کردیم، اما آنها مطلب چندانی برای گفتن نداشتند. بالاخره بعد از ظهر به دشت وسیع کزاز که به عنوان پایگاه نیروهای ما اعلام شده بود رسیدیم. از یکی از آخرین بلندیها روستای باغ بر آفتاب را روبه روی خود دیدیم. چون درست در همان لحظه کشاورزی از آنجا به طرف مامی آمد، از اسب فرود آمدیم و تا بازگشتن نصرالله که برای خبرگیری از او رفته بود منتظر ماندیم. این مرد گزارش داد که قوای ایران دیگر درنمد گور^۷، رباط و باغ بر آفتاب حضور ندارند، بلکه این آبادیها را به روسها واگذارده و خود دوفرسخ عقب نشسته اند. (چه اقبال بلندی که در فاصله بیست و پنج دقیقه از موضع روسها از این تغییرات خبردار شدیم، زیرا همانطور که غروب به ما خبر دادند روسها درست در پشت باغ بر آفتاب قرار داشتند؛ متوجه حضور ما شده بودند و با مسلسلهای آماده شلیک قدری هم به استقبالمان آمده بودند تا مارا دستگیر کنند.) این اخبار در بین قسمتی از افراد ما ایجاد وحشت کرد؛ باز این یکی از راهنماها بود که دیگران را قسم می داد هر چه زودتر به زاویه قائمه برگردند و به یکی از دهات جنوبی بگریزند.

من هم مانند نصرالله بر این عقیده بودم که بهترین کار آن است که به پایگاه جدید بختیاریها و داوطلبان در دلی آباد برویم که به فاصله یک فرسخ و نیم در انتهای دشت و در محل خروجی گردنه ای که به بروجرد منتهی بود رؤیت می شد. عموماً تأیید می کردند که بختیاریها هنوز در آنجا هستند و دیگر اینکه دود غلیظی از آن ده برمی خاست و علاوه بر اینها نصرالله با دوربین خود یک گروه گشتی پانزده نفره از بختیاریها را دیده بود.

بدین ترتیب به جای شمال غرب از این پس سمت جنوب غرب را پیش گرفتیم. در دهاتی که از آنها عبور می کردیم مارا قوای کمکی

برای ایرانیها تصور می کردند و همه جا بامهر و محبت سلام می گفتند؛ اما این احتمال هم بود که اگر روسها وارد می شدند دهاتیها در برابر آنها علی رغم نفرت عمیقی که از ایشان داشتند تعظیم غراتری می کردند. این نکته توجه ما را به خود جلب کرد که در سراسر راه تا به مقر اصلی باهیچ پیش قراولی برخورد نکردیم. حتی این مطلب توجه ایرانیهای ساده و معمولی را نیز به خود معطوف ساخت. اگر ما پوشش جناحی روسها هم بودیم، می توانستیم در روز روشن تا قلب طلایه های قوای ایرانی نفوذ کنیم. تازه مختصری به دلی آباد مانده با دونفر سوار بختیاری مصادف شدیم که از پایگاههای خارجی خود که مقابل روسها تعبیه شده بود بازمی گشتند؛ یکی از آنها تهرانی بود و اسم مرا به خوبی می دانست.

هنوز هوا تاریک نشده بود که به دلی آباد رسیدیم. برای دفاع از این نقطه در کوهی که پشت سر آن قرار داشت استحکاماتی در برابر تیراندازی توپخانه تعبیه کرده بودند. ما را به قرارگاه بختیاریها بردند و در آنجا بادوستان قدیمی ام سالار مسعود، سالار اعظم، اسکندر خان، بهادر السلطنه و دیگران مواجه شدیم. سلامها و تعارفها فوق العاده صمیمانه بود؛ بختیاریها واقعاً و از صمیم قلب از اینکه مرا صحیح و سالم می دیدند خوشحال بودند و به صدای بلند شادی خود را ابراز می داشتند.

پس از مرخص کردن زرگرهای دلیر روز بعد راه پیمائی خود را از راه دولت آباد ادامه دادیم. آخرین روز (هشتم دسامبر) سفر، قبل از کرمانشاه از فرط شوقی که برای رسیدن به مقصد داشتیم در بیستون متوقف نشدیم و از صحنه يك سره هفتاد کیلومتر را طی کردیم و این در صورتی بود که اسبهای ما به کلی فرسوده شده بودند و ما با نگاه داشتن ترکه تر و تازه ای پیشاپیش خود آنها را ترغیب می کردیم.

میزان شادی فاستینگ را هنگامی که توانست اولین روشنائی
کرمانشاه را ببیند خدا بهتر می‌داند! از کوچه‌های تاریک شهر ما را
به قرارگاه اصلی راهنمائی کردند و اولین آلمانی که به ما درود گفت
فرمانده ما سروان نیدرمایر بود.»

پایان کار و آثار «گروه حمله»

واسموس پایدار - پایگاه هرات - انتقال ایران -
«جنتلمن‌ها» و «دزدها» - داوری دشمن و مجموع کارهای
انجام شده.

در پایان سال ۱۹۱۶ و اوایل سال ۱۹۱۷ فقط دو پست آلمانی
منفرد در فلات ایران وجود داشت، یکی در سرزمین صعب‌العبور
کوهستانی بین شیراز و بوشهر که همچنان توسط واسموس ثابت‌قدم
نگاهداری می‌شد و دیگری در غرب افغانستان، جایی که واگنر پایگاه
هرات را با پایبندی به فرمان من اداره می‌کرد.

واسموس از عهدهٔ سرحال نگاه‌داشتن تنگستانی‌های خود تا
اواسط سال ۱۹۱۸ به‌خوبی برآمد؛ علی‌رغم اینکه هیچ یک از وسایل
حفظ قدرت در اختیار او نبود، توانست اهالی را به‌حملهٔ مداوم و
لاینقطع علیه انگلیسی‌هایی که بوشهر را در اشغال داشتند وادارد و به
آنها صدمات و زیانهای قابل ملاحظه وارد آورد. برای تأمین امنیت
جناح این گروه عملیات که در فلات ایران فعالیت داشت، مسدود کردن
یکی از راههای اصلی دسترس به‌او در ناحیهٔ جنوب دارای اهمیت

حیاتی بود. سرویسه‌های خبرگزاری دشمن و مطبوعات آن در جریان جنگ بسیار به واسموس پرداخته‌اند و با او سروکار داشته‌اند؛ افسانه‌هایی درباره‌ی وی ساخته و پرداخته شده. هرگاه می‌خواستیم وارد بحث در جزئیات کارهای او بشوم از حدود چهارچوب این اثر پارا فراتر می‌گذاشتم. فقط به‌بازگویی قسمتی از اظهارات دشمن جسارت می‌ورزم که در سال ۱۹۱۹ در روزنامه «دیلی میل» به‌چاپ رسید: «واسموس مظه‌ری است از تمام شیوه‌های دلاورانه، ماهرانه و پر مخاطره‌ای که آلمان برای به‌چنگ آوردن مشرق به‌کار می‌برد. در نوامبر ۱۹۱۴ بدون هیچ نتیجه‌ای کوشیدیم این جوان محترم را دستگیر کنیم، اما او همچون ناو گوئنه‌بن از چنگمان گریخت و این گوئنه‌بن که به‌قالب انسان درآمده بود در سراسر طول جنگ در حکم تهدیدی برای ما شد، قدرتی سیاسی که ما باید آنرا در محاسبات خود در نظر می‌گرفتیم، عاملی که دست هزاران تن از سربازان بریتانیایی را بند کرده بود و آنها را سرگرم می‌داشت. وی وظایف خود را با چنان موفقیتی انجام داد که برای یک مرد تک و تنها جنبه‌ی افسانه‌ای دارد. ما گاه مورد حمله‌ی این قبیله قرار می‌گرفتیم و آنگاه نوبت به طایفه‌ای دیگر می‌رسید. در نتیجه می‌بایست قوای کمکی و تقویتی بریتانیا به ایران گسیل شود، آنهم در زمانی که به‌وجود هر یک تن سرباز در موضعی دیگر نیازمند بودیم.»

نگاه‌داشتن پایگاه هرات آنهم به‌مدتی هرچه طولانی‌تر از نظر وضعی که انگلیسیها در برابر افغانستان اتخاذ کرده بودند از نظر ما اهمیتی داشت غیرقابل تخمین. در ابتدای کار تحولات قضایا در ایران و بین‌النهرین این موضع را به‌صورت نوعی از انبار درآورد که باروبنه‌ی گوناگون و ذیقیمت‌گروه مخصوص افغانستان در آن حفظ و حراست می‌شد. علی‌رغم روابط دوستانه با افغانیها سرانجام عدم امکان تحرك و ناامیدی از اینکه بتوان چه از لحاظ سیاسی و چه از حیث نظامی به‌کارشایانی دست‌زد، سبب شد که واگنر به‌ایران بازگردد.

در حالی که چندتن معدود از اطریشیها و بومیها در معیت او بودند توانست از مرز عبور کند؛ در جنوب خراسان از طرف ایرانیها در یک قلعه محاصره شد و ناگزیر گردید باتیراندازی شدید از خود دفاع کند. در این جنگ بود که بایرل کشته شد و اسمعیل وفادار و امین به سختی زخم برداشت. واگنر که اکثر همراهانش به اسارت درآمده بودند به هزار زحمت موفق به فرار شد. در حاشیه شمالی نمکزار بزرگ پس از غلبه بر موانع بسیار به جانب غرب رو آورد و با گذشتن از تهران و کردستان به ترکیه رسید و در اوایل سال ۱۹۱۸ مرا بر همانجا ملاقات کرد. پس از خروج ما از افغانستان رفقای اطریشی در آنجا حفظ منافع ما را تقبل کردند.

خوب، سرگذشت افراد بینوای ما در شیراز چه شد؟ سر نوشت آنها مشقت بار بود. فرار زایلر و نقشه های فرار تازه که پس از بازرسی مکرر از زندان بر ملا شد وسیله و بهانه خوبی به دست انگلیسیها داد که آلمانیهایی را که توسط دولت ایران «توقیف» شده بودند تحویل بگیرند. در اواسط فوریه ۱۹۱۷ اشغال ارک به دست یکصد و پنجاه تن هندی زیر نظر چندین افسر بریتانیایی عملی گردید. تمام اوراق و پولها را ضبط کردند، فقط برادرم توانست یادداشتهای روزانه خود را نجات دهد. چند روزی پس از آن اسیران را با گاریهای فرسوده و اسفبار و پالکی به اصفهان بردند، آنهم بایک اسکورت دویست و پنجاه نفره، به فرماندهی یک سرگرد انگلیسی. در طول راه به پای آنها زنجیر و به دستهایشان دستبند زدند و بدین ترتیب دیگر امکان فرار به کلی منتفی بود. به دستور ژنرال سایکس قرار بود به محض رؤیت هر کوششی برای خلاصی، خاطی را که در حکم «دزد» بوده تیر بزنند. افراد هندی فقط با عرض معذرتهای بسیار و برخلاف میل باطنی خود توانستند این دست و پا بستن خلاف حیثیت را عملی کنند. پس از دو هفته تحویل اسرا به روسها عملی شد؛ فرمانده روسی با حرکتی تحقیرآمیز زنجیرهایی را که افسر انگلیسی به او تحویل می داد به کناری زد و

گفت: «زنجیرهای من قزاقانی هستند که به آنها اعتماد دارم!» در دهم مارس اسیران به اصفهان رسیدند؛ در میدانی که ایستگاه بی سیم هیأت ما در آن قرار داشت هیگ^۱، قنصل انگلیسی و تمام انگلیسیهای مقیم شهر حضور داشتند تا اسیران را به نحوی نه چندان بزرگوارانه به عنوان «دزدان و نمونه‌های واقعی یک دولت دزدپیمان شکن» مورد فحاشی قرار دهند. پس از آنکه این افراد بی‌پناه در معرض ریشخندها و تحقیرهایی از نوع دیگر نیز قرار گرفتند و خانمهای انگلیسی نیز از آنان عکس برداشتند، آنها را توسط روسهائی که سخت تحت تأثیر قرار گرفته دلشان به درد آمده بود به قسولگری روس بردند. ادامه سفر تا انزلی واقع در کناره دریای خزر بیست و پنج روز به درازا کشید و در آن مدت با این اسیران هیچ رفتار ناشایستی نشد. از آنجا آنها را به «جزیره مرگ» یعنی نارگین^۲ نزدیک باکو بردند و در آنجا باز دوره دیگری پراز مشقت و رنج برای آنها شروع شد که بلشویکها بدان پایان دادند.

چنین بود پایان کار گروه آلمانی مأمور ایران و افغانستان که اینقدر مورد شمت دشمنان واقع شد و یک بار در برلین کسی، مانند بسیاری از افراد دیگر که تصوراتی کاملاً نادرست از نحوه اقدامات آن در سر داشتند، آنرا «گروه حمله» نامید. اگر امروز کتب متعددی را که انگلیسیها درباره جنگ نوشته‌اند و کم و بیش به موضوع این گروه پرداخته‌اند بخوانیم، با در نظر گرفتن فحشها و اصطلاحات خشنی که انتظار آن از این ملت «جنتلمن» نمی‌رود به این نتیجه می‌رسیم که ظهور و اقدامات این گروه به هیچ وجه مطلوب طبع آنان نبوده است. گمان می‌کنم هر گاه یک نفر انگلیسی محترم امروزه این نوشته‌های محصول جنگ را که بعضاً به‌خامه افرادی صاحب صلاحیت هم تحریر شده ورق بزند حق آن باشد که سرخی شرم بر گونه‌هایش

1- Haig

2- Nargin

بدود. آثاری که بعد از جنگ منتشر شده‌اند باحق‌طلبی بیشتری در بارهٔ فعالیت گروه داوری کرده‌اند. این، باز هرچند دیر اما به‌رحال اعادهٔ حیثیتی است از ما که ژنرال دیکسون^۳، بازرس کل پیشین نیروهای موسوم به «کمر بند شرق ایران» که آنقدر برای امپراطوری انگلیس گران تمام شد، در کتابش که به‌سال ۱۹۲۴ منتشر شد^۴ دربارهٔ مانوشت: «فعالیت این افراد، دلاوری تهورآمیزی که بسیاری از آنها از خود نشان دادند، ارادهٔ تزلزل‌ناپذیر و همچنین پایداریشان با در نظر گرفتن مخاطرات بیشمار، محرومیتها و اشکالاتی که در کار خود داشتند، فقط می‌تواند مورد اعجاب و تحسین ما که دشمنانمان بودیم قرار گیرد.» پیش از این نمی‌خواهم در این مورد چیزی گفته باشم. کسانی که بیشتر علاقمند باشند می‌توانند به آنچه رسماً دربارهٔ لشکر کشی به بین‌النهرین نوشته شده رجوع کنند.

ما با حداقل وسایل نظامی موجود می‌بایست به‌حد اکثر پیروزی نظامی و سیاسی نایل شویم. پس ناگزیر می‌بایست چه خوب و چه بد بیش از آنچه واقعاً بودیم جلوه کنیم و دست‌خالی توپ بزنیم. حداقل اینکه امروز مسلم است ما موریت با پیروزی انجام پذیرفته است. بدیهی است که ما از بدو امر نمی‌خواستیم چنین نقشی را بازی کنیم، ولی پس از آنکه گامهای بلند اولیه در فلات ایران برداشته شد، دیگر حق نبود عقب‌بنشینیم. هرچه انتظارمان برای رسیدن کمک از پشت سر کمتر می‌شد به‌همان نسبت ناگزیر بودیم اطرافیان خود را دانسته و آگاهانه دربارهٔ ضعفها و سستیهای خود بفریسیم. دیری نگذشت که دریافتیم ما باید در این مواضع منفرد دورافتاده خود قربانی شویم. پس از پی بردن به این حقیقت اغلب افراد و مقاماتی را که ما را درمخمسه رها کردند مورد ملامتهای سخت قرار دادیم. ولی امروز در این مورد قضاوتی نرم‌تر و باگذشت‌تر داریم.

3- Dickson

4- East Persia, a Bakwater of the Great War

شاید تهوری که در سراسر این عملیات به چشم می‌خورد کافی بود که انگلستان را بترساند، آنهم در زمانی که قوای متحدین و عواقب «جهاد» را هنوز نمی‌شد به درستی تخمین زد. ضربه آلمان به یکی از حساسترین مواضع امپراطوری استعماری انگلستان وارد شد، یعنی در عرصه‌هایی که منافع انگلیس و روس بیش از هر جای دیگر، آن دو را در جنگی مشترك بهم می‌پیوست، در جایی که ملل و اقوامی دشمن خوی زندگی می‌کردند که مدت‌ها در آرزوی در رسیدن روز رهایی بودند و برای مهار کردن آنان به اندازه کافی نیرو در اختیار آن دو کشور نبود. این جهات بیش از سایر علل باعث شدند که هیأت ما برخلاف انتظار موفق شود، به هدفهای جغرافیائی خود برسد، قسمت اعظم وظایف خود را انجام دهد و موجب وارد آوردن زیان و ضرری خارج از تناسب به دشمن گردد. هرگاه کسی درباره کارهای به انجام رسیده گروه بخواهد داوری کند باید همواره در نظر داشته باشد که ما در فاصله‌ای بسیار دور از پایگاه میهنی و نظامی خود ناگزیر از کار در کشوری بودیم که می‌بایست همه راهها را شخصاً به روی خود بگشائیم، در حالی که دشمنانمان این سرزمین را از ده‌ها سال پیش به دقت می‌شناختند و در آن یک سیستم خبرگیری عالی برقرار کرده بودند. علاوه بر آن پایگاهی برای مبداء عملیات خود در خلیج فارس، دریای خزر و راه آهنهای ترکستان در اختیار داشتند. اینکه ما علی‌رغم این همه، ماههای طولانی بر مرکز ایران تسلط کامل داشتیم، نفوذ دشمن را در آنجا ریشه‌کن کردیم و مدتی دراز قسمتهای بزرگی از اهالی بومی را در کنار و طرفدار خود نگاهداشتیم، کاری که روی هم رفته عکس‌العمل شدیدی بر صحنه جنگ بین‌النهرین داشت، باید بدون مبالغه به عنوان اقدامی قابل توجه در نظر گرفته شود.

در این باره می‌خواهم از قضاوت‌های متعدد دشمنان یکی را برای

خوانندگان بازگو کنیم. سرادموند بارو^۵ عضو شورای هندوستان در مورد حوادث جنگی نزدیک تیسفون و کوت‌العماره در بین‌النهرین چنین اظهار نظر می‌کند: «ناگزیرم علیه این نظریه کاملاً شایع که پیشروی از کوت به سوی تیسفون کوششی بوده تا ناکامیهای داردانل را جبران کند به سختی ایستادگی کنم. باید به صراحت بگویم که اصلی‌ترین محرك ما در این لحظه وضع ایران بود و تهدیدی که از آن ناحیه علیه هندوستان به عمل می‌آمد، آن‌هم به‌خصوص در لحظه‌ای که خود هندوستان از لحاظ نظامی دچار وضعی خطرناک بود. ما در اثر ترسی که از قیام مسلمانان مرزی هندوستان در اثر تبلیغات ایران و افغانستان داشتیم دست به اقداماتی زدیم که بی‌حاصل و بی‌نتیجه بود.»

آثار فعالیت‌گروه عملیات ایران و افغانستان را موقعی بهتر و روشن‌تر می‌توان برآورد کرد که مدتی دراز از جنگ گذشته باشد؛ شاید هم هرگز بدون وجود تضاد ظاهراً سختی که گاه بین حکومت هند (سمیلا) و وزارت جنگ انگلستان (وایت‌هال) وجود داشت و در تحقیقات رسمی دربارهٔ اولین ناکامی عملیات بین‌النهرین کتباً نیز اظهار شد، این مطالب به اطلاع طبقات وسیع مردم نمی‌رسید. حکومت هند که برای حفظ مرزهای شمال غربی خود، یعنی جایی که نفوذ آلمانیها و اسلام به نحوی ناراحت‌کننده در آن دیده می‌شد، سخت نگران بود خود را ناگزیر دید مدتی دراز نیروئی بزرگ را در هندوستان نگاه‌دارد و حتی نیروهای رزمی خود را از سایر صحنه‌های جنگ فراخواند و عقب‌بکشد. دولت هند در ارزیابی تأثیرات سیاسی فعالیت‌های خصم در ایران و افغانستان بسیار مبالغه می‌ورزید و از این رهگذر با وزارت جنگ انگلستان دچار اختلاف شدید بود. در هر حال از نظر ما اینکه حق با کدام یک از طرفین دعواست اهمیتی ندارد. از لحاظ ماهمهٔ این مباحثات حاکی از این است که تأثیر اقدامات ما در مجموع بیش از حد انتظار زیاد بوده است. حتی خود دشمنان ما اذعان کرده‌اند

که هنگامی که گروه ما از بین رفت باز تأثیر آن تادمتهای مدید بر جای بوده است. این گروه در کشورهایی که تا آن زمان منحصرأ مناطق نفوذ انگلیس و روس به شمار می رفت اندیشه های تازه ای را راه داد، نیروهایی را از خواب بیدار و تقویت کرد و به ارائه طریقی پرداخت. تحولات داخلی افغانستان و ایران پس از جنگ و تلاش این کشورها برای کسب استقلال ادامه منطقی کاری بود که به دست ما آغاز شد و نتیجه ضعیف قابل تأملی بود که در مقام و منزلت جهانی انگلستان در اثر جنگ ایجاد شد؛ بلی دیگر اشتباهاتی که انگلستان و روسیه در طی سالیان دراز در مناطق حریم بین خود مرتکب شدند دامگیر خود آنان شد و به ما امکان تحقق پیروزمندانه اقداماتی را داد که در غیر این صورت در قوه خیال هم نمی گنجید و ما پیش از جنگ از نظر سیاسی و نظامی حتی کوچکترین مقدمه ای را هم برای آن نهمیدنکرده بودیم.

هر گاه امروز آثار مرئی عملیات گروه آلمانی تقریباً همه محو شده است و گورهای پراکنده، در سراسر راهی که طول آن به بیش از بیست و دو هزار کیلومتر بالغ می شود و از میان صحرا های داغ و بیابانهای برهوتی که پای اروپائیان دیگر به آسانی به آن نخواهد رسید می گذرد، بر اثر تابش آفتاب و وزیدن باد و نزول باران با خاك يك سان شده باز ما می دانیم که تلاشها و فداکاریهایمان کلابی حاصل نبوده است.

فهرست اعلام
www.iran-achive.com

فهرست اعلام

۷۰-۷۲، ۷۴، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۱۲۱،
 ۱۲۴، ۱۷۹، ۱۸۸، ۲۰۸، ۲۱۱،
 ۲۴۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۴،
 ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۰۰،
 ۳۰۲، ۳۲۸، ۳۸۷، ۳۹۱.
 آلمانی = آلمانیها: ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۲۷،
 ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۶،
 ۴۸، ۵۱، ۵۵، ۵۸، ۶۴، ۶۸، ۷۱،
 ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۹۳، ۹۵،
 ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۲،
 ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳،
 ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۲،
 ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۳،
 ۲۲۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۰،
 ۲۶۶، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹،
 ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹،
 ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۲۱، ۳۲۳ - ۳۲۷،
 ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۶۶،
 ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۲،
 ۳۹۳.

۶

آبادان: ۲۵، ۲۶، ۳۱.
 آواده: ۳۲۴.
 آب گرم (قرید): ۹۹، ۱۰۰.
 آذربایجان: ۴۹، ۷۳.
 آرو (روستا): ۳۷۹.
 آریایی: ۲۰۰، ۲۱۷.
 آسمان (کوهستان): ۱۸۴.
 آسیا: ۲۲، ۲۸، ۲۱۵.
 آسیای صغیر: ۲۴۲.
 آسیای مرکزی: ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳،
 ۲۰۳.
 آفریدی (طایفه): ۱۸۷، ۲۰۴.
 آفریقا: ۱۷، ۲۴.
 آقچه: ۲۲۳.
 آلپ: ۱۷۷، ۲۱۸.
 آلمان: ۹، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۲۱ - ۲۴،
 ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۲،
 ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۶۱، ۶۳.

- آمانوس (کوه): ۲۸، ۲۵.
 آمریکا (سفارت): ۲۶۶.
 آمو = آموی دریا = جیحون: ۲۳۳، ۲۳۲.
 ۲۳۷.
 آناتولی: ۲۸۲.
 آوه = آوج: ۲۸۵.
 آبیگ = آبیغ: ۲۱۹، ۲۲۵.
- ۲
 اسفهان: ۴۱، ۵۵، ۵۳، ۵۵، ۶۹، ۷۲،
 ۷۵، ۷۶، ۷۸ — ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۷،
 ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷،
 ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۵۹، ۲۵۸، ۲۸۵ —
 ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲،
 ۳۰۴، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۶۳ —
 ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۲،
 ۳۸۲، ۳۸۸، ۳۸۹.
 اطریش: ۵۴، ۶۱، ۲۹۵.
 اطریشی = اطریشی‌ها: ۵۱، ۷۸، ۷۹، ۹۵،
 ۹۵، ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۴۲،
 ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۵،
 ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۴،
 ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۴۴،
 ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۲۷،
 ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۱،
 ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۸۸.
 اعراب: ۳۲، ۴۷، ۶۸، ۹۵، ۱۱۵، ۳۳۲.
 افشار (ایل): ۳۲۸.
- افغانستان: ۹ — ۱۱، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۶،
 ۳۴ — ۳۶، ۳۹، ۴۲، ۴۷، ۴۹ —
 ۵۴، ۵۷، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱،
 ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸ — ۱۵۰، ۱۵۶،
 ۱۵۹ — ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴،
 ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶،
 ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴ — ۲۰۶.
- ابوالقاسم خان: ۲۶۷، ۳۷۹.
 احسان بیگ (علی): ۲۸۳.
 احمدنگر: ۲۲۶.
 آرامنه = ارمنیان = ارمنی: ۲۲، ۷۵، ۷۱،
 ۲۶۹، ۲۸۶، ۳۲۶.
 اردکان: ۳۵۵، ۳۵۱.
 ارسنجان: ۳۳۲.
 ارك: ۱۹۹.
 ارك (شیراز): ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶،
 ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۸۸.
 اروپا: ۲۸، ۶۲، ۶۷، ۱۲۸، ۱۴۱.
 اروپائی = اروپائیان: ۷۵، ۱۰۱، ۱۲۱،
 ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۱،
 ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۰۱،
 ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۱۸،
 ۳۳۵، ۳۴۶، ۳۷۳، ۳۸۱، ۳۹۳.
 ارومیه: ۷۷.
 اریکسون: ۳۴۲.
 ازبک‌ها: ۱۶۱، ۲۱۹، ۲۲۳.
 ازمیر: ۲۶.
 اسبک: ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۷.
 اسفرجان: ۳۶۳.
 اسفیداق: ۱۷۵.

- انجمن (معبّر): ۲۱۷.
- اندراب (دره): ۲۱۹.
- اترلی: ۷۲، ۳۸۹.
- انگلستان = انگلیس: ۲۲، ۲۳، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۷ - ۵۱، ۵۳، ۷۱، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۸۷، ۲۹۰ - ۲۹۴، ۳۰۰ - ۳۰۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۵۵، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳.
- انگلیسی = انگلیسی‌ها: ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۴، ۴۶ - ۴۸، ۵۰ - ۵۲، ۵۴، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۱ - ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۱ - ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۵۶، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸ - ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۳ - ۳۱۹، ۳۲۲ - ۳۲۵، ۳۴۴، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۶، ۳۸۸.
- انگمان: ۳۴۲.
- انورپاشا: ۲۲، ۲۴.
- اوبه = اوبیه: ۱۷۵.
- اهواز: ۵۱، ۲۲۶، ۲۹۳.
- ایتالیا: ۵۱، ۷۷، ۱۷۷.
- ایران = ایرانی = ایرانیان: اکثر صفحات.
- ۲۵۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۹۳، ۲۹۴ - ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۸۶ - ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۳.
- افغانی = افغانها = افغانیها: ۱۴۵، ۱۵۳ - ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۶۸ - ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱ - ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۵۰ - ۲۵۷، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۹۰، ۲۹۸، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۹.
- افیون قره حصار: ۲۷.
- اکباتانا (کشتی): ۲۵، ۳۲.
- اکسرت (رباط): ۱۷۵.
- اگری آبی: ۲۴۲.
- السیخه: ۳۱.
- امام رضا (ع): ۱۷۵، ۲۵۴.
- امامزاده اسمعیل: ۳۵۱.
- امان الله خان = عین الدوله: ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۵۰.
- امیر افغانستان (حبیب‌الله خان): ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲ - ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۴ - ۱۹۶، ۱۹۸ - ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۳.
- امیر تیمور: ۱۸۴.
- امیر حشمت: ۳۸۵.
- امیر شیرعلی: ۲۲۲.
- امیرمفخم: ۵۹، ۶۳، ۳۷۹.
- انار (دره): ۲۲۶.
- انارک: ۸۱، ۸۳، ۸۸، ۹۲، ۹۳.

بصره: ۲۵، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۸، ۵۲، ۶۹.

بعقوبه (آبادی): ۵۷.

بغداد: ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۸.

۴۵ - ۴۸، ۴۹، ۵۱ - ۵۵

۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۵، ۶۹، ۸۰، ۱۲۵

۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۶، ۳۲۶.

بغلان: ۲۱۹.

بکر: ۸۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۵

۱۲۵، ۱۲۶، ۳۵۰، ۳۲۲، ۳۳۱

۳۴۷.

بلابان: ۸۸.

بلان (گردنه): ۲۹.

بلخ = باکتریه = ام‌البلا = باختر قدیم:

۱۶۰، ۲۱۴، ۲۲۵ - ۲۲۲.

بلژیکی‌ها: ۷۵.

بلشویکها: ۳۸۹.

بلغارستان: ۲۵۳.

بلوچ (عشایر) = بلوچها: ۲۴۹، ۲۵۲

۲۵۳، ۲۹۷، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۱۰

۳۲۵، ۳۲۱، ۳۲۴.

بلوچستان: ۱۱، ۱۸، ۱۲۱، ۱۵۱، ۲۲۶

۲۹۸، ۲۹۹، ۳۵۱، ۳۴۳.

بلورد: ۳۲۹.

بلوش: ۱۲۲.

بم: ۲۵۸، ۳۵۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۴۳.

بمبیس: ۲۹۹.

بمپور: ۲۵۸، ۳۲۴، ۳۲۷.

بند امیر: ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۶۵.

بندر عباس: ۳۲۴.

بنگله‌های هندی: ۱۸۵.

بنوید: ۲۹۹.

بوئراحمند: ۳۵۱.

بودا - بودائی: ۲۲۵، ۲۲۲.

ب

بابر شاه: ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴.

باب عالی: ۴۸.

بادسیاه: ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۷.

باراتوف (ژنرال): ۲۶۹.

بارو (ادموند): ۳۹۲.

باغ بر آفتاب (روستا): ۳۸۳.

بافت: ۳۴۳.

بافقی: ۳۵۱.

باکو: ۳۸۹.

بالکان: ۲۹۶.

بامیان: ۲۱۹.

بایر: ۱۶.

بایرل: ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۹

۱۶۶، ۲۵۸، ۳۸۸.

بجاقچی (ایل): ۳۲۸، ۳۲۹.

بخارست: ۲۱.

بختیاری (ایل): ۴۱، ۵۰، ۷۵، ۱۲۵

۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸

۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۲۶

۳۲۸، ۳۸۳، ۳۸۴.

برازجان: ۴۲، ۵۲.

براونینگ (اسلحه): ۲۲۷.

برسلاو (کشتی): ۲۲.

برلین: ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۲۵، ۲۱، ۲۴

۲۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۱۹۹، ۳۲۱

۳۸۹.

برندلی: ۳۵۴.

بروجرد: ۳۸۳.

بروجن: ۳۶۴.

بشرویه: ۱۲۵ - ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹

۲۲۷.

- بوزانتی: ۲۷، ۲۵
 بوسنیائیها: ۲۹۵
 بوشهر: ۳۸۶، ۲۹۳، ۸۵، ۵۱، ۵۰
 بوهمیها: ۲۹۵
 بوهنتورف: ۲۹۹، ۲۸۹، ۵۲، ۴۲، ۳۲
 ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۳
 بهادر السلطنه: ۳۸۴
 بهارلو (ایل): ۳۲۲، ۳۲۴
 بهائیت: ۱۲۲
 بهبهان: ۳۵۵، ۵۲
 بهرام آباد: ۳۵۲، ۳۲۷
 بهرام خان: ۳۲۴، ۳۲۷
 بیاخ: ۲۹۹، ۳۲۴
 بیرجند: ۱۵۸، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۷،
 ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۸۵
 ۱۸۶، ۲۹۴، ۳۵۳
 بیستون: ۶۹، ۳۸۴
 بین النهرین: ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۳۷، ۴۶، ۴۷،
 ۵۱، ۵۶، ۷۷، ۲۹۶، ۳۸۷، ۳۹۵
 ۳۹۱
 تاجیک (ها): ۱۶۲، ۲۵۵، ۲۲۳
 تاش کورگان = خلم: ۲۲۵
 تاغان: ۳۶۴
 تاوترند (ژنرال): ۴۸
 تایمز: ۲۵۵
 تبت: ۱۸
 تبریز: ۴۵، ۵۱
 تجن (رود): ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۷
 تخت جمشید: ۳۳۹، ۳۴۵
 تختوان: ۱۴۳، ۱۸۵
 تربت حیدریه: ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۷، ۲۲۶
 ترکستان: ۷۳، ۷۸، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۸۵
 ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹
 ترکمن: ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷ - ۲۳۱، ۲۳۳
 - ۲۳۵، ۲۳۷ - ۲۴۴، ۲۴۶
 ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸
 پاشن (پتر): ۲۹، ۵۳، ۶۹، ۷۹، ۲۸۴
 پاشن (ویلهم): ۲۵، ۴۵، ۴۸، ۷۹، ۱۲۳،
 ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۶
 ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۵۸، ۲۱۲
 ۲۲۶
 پاطاق (تنگ): ۶۴
 پامیر: ۱۸۶، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۳۷
 پرسیز لاک: ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۹
 ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۵، ۳۶۲
 پرکلاه: ۱۷۷، ۱۸۷
 پره (روستا): ۱۵۵

تیمورلنگ: ۱۶۱، ۱۸۴.
تیواره: ۲۱۲، ۲۲۶.

ج

جبل سراج: ۲۱۶.
جرابلس: ۴۰.
جعفر: ۱۵۸.
جعفری: ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹.
جلفا: ۲۸۶.
جمال آباد: ۳۷۶.
جمال پاشا: ۲۹.
جمعیت پنهانی = فرقه‌ی سری = بهائیت:
۱۲۰، ۱۲۲.
جول (روستا): ۳۵۶.
جوین: ۲۵۹.
جیحون = آمودریا: ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۷.

چ

چاخور (دره): ۲۹۴.
چارایماق‌ها: ۱۶۲.
چارجوی (راه آهن): ۲۳۸.
چارده = چهارده: ۱۲، ۱۵۰، ۱۵۸ -
۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۷.
چاه پارس: ۹۱.
چاه پنیری: ۱۳۴.
چاه مجی: ۱۵۶.
چاه ملکی: ۱۴۵، ۱۴۷.
چرم سفید (کوه): ۳۵۹.
چنار (روستا): ۳۸۱.
چنگیزخان (مغول): ۱۶۱، ۲۲۲.
چهارباغ: ۲۸۵.
چهارفرسخ: ۳۵۵.

تركها = ترك (ایل‌ها) = ترك: ۱۷، ۲۱،
۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰،
۳۴ - ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۲ - ۴۹،
۵۱ - ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۳،
۶۴، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۸۰، ۸۱، ۱۷۴،
۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۵۴،
۲۱۱، ۲۱۹، ۲۴۶، ۲۵۸، ۲۶۷،
۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱ -
۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۵، ۲۹۶،
۳۲۴، ۳۲۶، ۳۴۳، ۳۶۵، ۳۸۲.
ترکیه = ترکیه عثمانی: ۱۷، ۱۹، ۲۵،
۲۲ - ۲۴، ۲۷، ۳۶ - ۳۹، ۴۱،
۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۶،
۵۸، ۵۹، ۶۴، ۷۳، ۷۷، ۸۰، ۸۱،
۲۵۳، ۲۶۵، ۳۲۶، ۳۴۱، ۳۸۸.
تلخاب: ۱۳۲.

تل هلال (روستا): ۳۴۴.

تنگستان = تنگستانی: ۸۰، ۲۸۴، ۳۴۳.
۳۸۶.

تورانی: ۱۶۱.

توروس (کوه): ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۴۲.
تون: ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۷،
۲۶۴.

تونل (کتاب): ۳۱۲.

تهران: ۴۱، ۴۹ - ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۶۰،
۶۹-۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۸ - ۸۱،
۱۴۳، ۲۵۸، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶،
۲۶۳ - ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲،
۲۷۳، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۵،
۲۹۶، ۳۲۴، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۶۷،
۳۸۸، ۳۸۴.

تیران = طیران (دره): ۳۷۵.

تیسفون: ۳۹۲.

خبیص: ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶ - ۳۵۹،
۳۲۲

خراسان: ۴۱، ۴۹، ۷۹، ۱۶۱، ۱۷۳،
۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۵، ۲۹۸،
۳۸۸

خرمشهر، ۵۱

خزر (دریا): ۲۳۷، ۳۸۹، ۳۹۱،
خسرو و شیرین (قبره): ۳۶۱، ۳۶۲،
خلیج فارس: ۳۵، ۳۱، ۳۲۶، ۳۹۱،
خلیل (فرمانده قوای ترك): ۷۳،
خلیل بیگ: ۲۶

خوانسار: ۳۳۲، ۳۷۵، ۳۷۲،
خیری بیگ: ۱۷۹

د

داراب: ۳۲۲،
داردائل (تنگه): ۴۸، ۲۹۶، ۳۹۲

دارین: ۱۵۷

دالنه (رباط): ۱۱۷

دامغان: ۷۹، ۲۶۳

دجله: ۳۲، ۴۳

دربند: ۲۱۶، ۲۶۷

درختگان: ۳۵۵

درخش (آبادی): ۱۴۱، ۱۴۲

دزفول: ۴۲، ۳۷۹

دزگرد: ۳۵۸، ۳۶۱

دشت ربوات (روستا): ۲۱۷

دلی آباد: ۳۸۳، ۳۸۴

دموكرات (حزب) - دموكراتها: ۷۵،
۲۸۷، ۲۹۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۲۵

۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۲

دولت آباد: ۴۱، ۶۹، ۲۳۳، ۲۴۷، ۳۸۴

چین: ۱۶۵، ۲۱۲، ۲۱۷

ح

حاجی شیخ مهدی (نماینده ی قنسولی
آلمان): ۳۵۵

حاجی میرزا حسین: ۲۷۸

حبیب الله منشی: ۲۹۸

حسن: ۳۴۶ - ۳۵۵، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶،
- ۳۶۴، ۳۷۱ - ۳۷۳، ۳۷۶

۳۷۸، ۳۸۵، ۳۸۱

حسن آباد: ۲۵۹

حسن موسا (تفنگ): ۹۸، ۳۵۹

حسین ها (راهزنان): ۲۷۱، ۲۷۳

حصار (کوه): ۱۷۴

حقی بیگ (اسمعیل): ۳۵

حلب: ۲۵، ۲۴، ۲۶، ۲۸ - ۳۱، ۳۸،
۴۵

حلوان: ۱۲۶، ۳۵۵

حمام (کاروانسرا): ۲۹

حمیدیه: ۳۵

حوران (کوه): ۵۸

حوض میرزا (آبگیر): ۱۵۳

حیدرپاشا: ۲۵، ۲۶

خ

خارپشته (روستا): ۲۱۹

خان عباس: ۳۷۹

خانقین: ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۱

خاواک (روستا): ۲۱۷، ۲۱۸

خاورمیانه: ۹، ۲۵۳، ۲۵۵

خاور تردیک (نشریه): ۸۱

زیر آفتاب سوزان ایران

۱۱۴ - ۱۱۶، ۱۱۸ - ۱۲۰، ۱۲۳
 - ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۸
 ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۰۲
 ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸
 ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۶ -
 ۲۴۹، ۲۵۱ - ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹
 ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۸
 ۲۸۰ - ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰
 - ۲۹۳، ۲۹۵ - ۲۹۸، ۳۰۰ -
 ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷
 ۳۶۵ - ۳۶۷، ۳۸۲ - ۳۸۴، ۳۸۸

روشناوند: ۱۳۷.

رومانی: ۲۵، ۲۱، ۲۵، ۷۷، ۲۹۰.

روهر: ۸۱، ۱۵۲، ۲۱۲، ۲۱۷.

روهلاند: ۲۰۶.

ریبیچکا: ۱۲، ۲۰۶.

ریگا: ۳۸۲.

رئوف بیگ: ۳۵، ۳۴ - ۳۶، ۳۹، ۴۵.

۴۹، ۵۳، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۷۷، ۲۹۶.

۳۱۷.

ریویرا: ۳۰۶.

ز

زاره (سرگرد): ۸۰.

زایلر (قنصل): ۱۱، ۳۳، ۴۲، ۵۵.

۶۱، ۶۹، ۷۹، ۸۳، ۱۲۷، ۱۳۲.

۲۵۸، ۲۸۴ - ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹.

۲۹۱ - ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰ -

۳۰۳ - ۳۲۴، ۳۳۰ - ۳۴۲ -

۳۴۶، ۳۵۷، ۳۶۱ - ۳۶۶، ۳۷۶.

۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۸.

زاینده رود: ۳۶۶، ۳۶۷.

زردشت: ۲۲۳.

دولت یار: ۱۷۱، ۱۷۲.

دهندی (قلعه): ۲۲۲.

دهرود: ۲۵۶.

ده سلم: ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹.

ده سیف: ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۱.

دهک: ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۰.

دهلی: ۲۰۲.

ده محمد: ۱۱۷.

ده ملا: ۲۶۳.

دیاله (رود): ۵۷.

* دیتس (دکتر): ۲۵۹. Die 2

دیکسون (ژنرال): ۳۹۰.

دیلمی میل (روزنامه): ۳۸۷.

ر

راقول (کاروانسرا): ۱۷۷.

رباط (روستا): ۳۳۱، ۳۳۱، ۳۸۳.

رباط شور: ۱۲۳.

رباط کریم: ۲۷۰.

رباط گور (کاروانسرا): ۱۰۸، ۱۲۶.

روحانیون: ۷۵، ۷۴، ۷۵، ۲۸۷، ۲۹۳.

رودبار: ۳۲۴.

روسیه (امپراطوری) = روس: ۲۲، ۳۶.

۳۷، ۴۹، ۵۱ - ۵۴، ۶۲، ۶۸.

۷۱ - ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۸۲.

۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۶۳.

۱۸۵، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۲۳.

۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۸.

۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۹.

۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶.

۳۹۱، ۳۹۳.

روسی = روسها: ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۶۴، ۶۸.

۷۵ - ۷۷، ۷۹ - ۱۰۹ - ۱۱۱.

- زرقان: ۳۳۹، ۳۴۰.
 زرگر (قبیلہ): ۳۶۶، ۳۷۵، ۳۷۶.
 ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴.
 زومر: ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹.
 زیمنس (شرکت): ۳۵۱.
- س
- سارون (قریہ): ۳۵۸.
 ساکی پائین (روستا): ۳۸۲.
 سالار اعظم: ۳۸۴.
 سالار مسعود: ۳۸۴.
 سالنگ (درہ): ۲۱۶.
 ساوجیلاغ: ۵۳.
 ساوہ: ۲۶۹، ۲۷۶.
 سایکس (سرپرسی): ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۴۴.
 ۳۸۸.
 سبزوار: ۲۵۶.
 سپہدار = رئیس الوزرا: ۳۲۴، ۳۴۱.
 سدہ: ۱۴۷، ۲۲۶.
 سراج (جبل): ۲۱۶.
 سرپل: ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۶۶.
 سرچشمہ (آبادی): ۱۷۷، ۱۸۸.
 سرخص: ۲۴۷، ۲۵۲.
 سردار ظفر: ۳۲۴.
 سردار محشم (بختیاری): ۲۹۴، ۲۹۵.
 سردار معظم: ۳۷۹.
 سردار نصرت: ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸.
 سردسنگ: ۱۷۶.
 سعادت آباد: ۳۲۸، ۳۲۹.
 سعید آباد: ۳۲۷، ۳۲۹.
 سفید کوہ: ۱۶۷.
- سکاھا (قوم): ۲۱۴.
 سگری (کاروانسرا): ۸۳، ۸۴، ۹۰.
 سلطان آباد: ۶۹، ۷۵، ۳۶۵، ۳۸۲.
 سلیمان عسکری بیگ: ۳۵، ۴۰، ۴۴ -
 ۴۶، ۷۷.
 سلیوا: ۳۵۳.
 سمرقند: ۱۸۴، ۲۴۴.
 سمندان (روستا): ۲۱۹.
 سمیرم: ۲۹۴، ۳۶۲.
 سنجاہی (ایل): ۵۳.
 سند: ۲۵۴.
 سوریہ: ۲۹، ۲۵۵.
 سوگمایر: ۱۱، ۱۸، ۲۸، ۳۵، ۵۳، ۸۵،
 ۱۳۲، ۲۵۸، ۳۵۰ - ۳۵۲،
 ۳۵۵، ۳۲۱ - ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۳،
 ۳۴۳، ۳۴۴.
 سون ہدین: ۱۲، ۹۸، ۱۵۵، ۳۵۸.
 سوئدی ہا: ۵۵، ۷۱، ۲۸۷، ۳۱۱، ۳۴۲.
 سوئر (کانال): ۲۴.
 سیاہ (دریا): ۲۲.
 سید حبیب اللہ: ۲۸۹.
 سیرجان: ۳۲۹.
 سیستان: ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۷۷،
 ۲۵۸، ۲۲۶، ۳۵۲.
- ش
- شامپنو: ۱۳، ۱۴.
 شاہ = احمد شاہ: ۷۱، ۷۸.
 شاہرخ (پسر تیمور): ۱۶۱.
 شاہرود: ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۲.
 شاہسون: ۷۹.

ط

طبرس: ۷۹، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳،
 ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۵، ۲۲۶،
 ۲۶۴، ۲۹۸، ۳۶۹.
 طرابلس: ۳۴.
 طرزی - محمود: ۲۵۵.

ظ

ظل السلطان: ۳۷۱ - ۳۷۳.

ع

عباس آباد: ۹۷، ۹۸.
 عباس بن علی (ع): ۳۵۹.
 عباسعلی: ۳۶۴، ۳۸۵.
 عبدالوهاب: ۱۲۳، ۲۲۷، ۲۵۹، ۲۶۳،
 ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۵.
 عبدالله افندی: ۲۶.

عثمانی = ترکیه عثمانی: ۱۷، ۱۹، ۲۵،
 ۲۲ - ۲۴، ۲۷، ۳۶ - ۳۹، ۴۱،
 ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۶،
 ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۷۳، ۷۷، ۸۵، ۸۱،
 ۲۵۳، ۲۶۵، ۳۲۶، ۳۴۱، ۳۸۸.

عراق: ۳۵، ۴۴، ۲۹۶.
 عرب - عربها - عربی: ۲۳، ۳۸، ۴۳،
 ۵۵، ۶۸، ۱۲۴، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۴،
 ۱۸۵، ۲۵۷، ۳۲۹، ۳۳۸.

عربستان: ۳۵۱.

عقدا: ۲۹۹.

علی (ع): ۲۲۱.

شاه عباس بزرگ: ۸۵.
 شاه عباسی (کاروانسرا): ۸۵، ۲۶۳.
 شیرغان: ۲۲۳، ۲۲۹.
 شجاع الدوله: ۲۱۵.
 شراینر: ۲۵۶، ۲۱۳.
 شط العرب: ۲۵، ۳۲.
 شوشتر: ۲۶، ۵۲.
 شوکت الملک: ۱۸۶.
 شونمان: ۳۲، ۴۵، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۱،
 ۶۱، ۶۸.

شهر بابک: ۳۳۵.
 شهر بان (آبادی): ۵۸.
 شیخ الاسلام: ۲۳.
 شیخ بنی سعد: ۵۷.

شیراز: ۴۱، ۵۲، ۵۳، ۸۵، ۲۸۴، ۲۸۹،
 ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹،
 ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۹ - ۳۴۵، ۳۴۹،
 ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۷۳،
 ۳۸۶، ۳۸۸.
 شیرتپه: ۲۴۷.

شیردرازه (کوه): ۱۸۴.

ص

صحنه: ۶۹، ۳۸۴.

صربستان: ۲۵۳.

صفی آباد: ۲۵۷، ۲۵۸.

صمصام الممالک: ۶۵، ۶۲.

صولت الدوله: ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۵۸.

ض

ضرغام السلطنه = ضرغام: ۲۸۷، ۲۹۴،

۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۱.

فن رایشرت: ۱۵.
 فن شوخ: ۱۵، ۱۶.
 فن فرزن: ۲۹، ۵۲، ۶۹، ۲۸۹، ۲۹۹،
 ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸،
 ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۱.
 فن کاردرف: ۲۹۵.
 فوس: ۲۸۹، ۲۹۸، ۳۲۹، ۳۴۷.
 فویگت: ۱۲، ۲۹، ۵۳، ۶۹، ۸۳، ۸۵،
 ۹۵، ۹۶، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۸۷،
 ۲۱۲، ۲۲۶.

ق

قائن: ۷۹، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷،
 ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۸۵، ۳۰۰.
 قرآن کریم: ۲۶۱.
 قرابین (اسلحه): ۱۴۰.
 قرنه: ۳۲.
 قره بیل (فلات): ۲۳۸.
 قره تپه: ۲۳۳.
 قره قوم (صحرا): ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰،
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱.
 قزاق: ۱۲۴، ۱۸۶، ۲۹۲، ۳۶۷، ۳۶۸،
 ۳۸۹.
 قرل رباط (کاروانسرا): ۴۵، ۵۸.
 قرل: ۱۷۲.
 قروین: ۷۲، ۷۳، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۹۳،
 ۳۰۱.
 قسطنطنیه: ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۴، ۲۶،
 ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۶۳.
 قشقائی (ایل): ۴۱، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹،
 ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۴۲، ۳۵۱،
 ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۳.

عنایت‌الله‌خان (معین‌السلطنه): ۱۹۳،
 ۲۰۰.

غ

غزنوی (سلطان محمود): ۱۶۰.
 غلامرضاخان: ۳۴۹.

ف

فارس: ۳۳۵، ۳۶۴.
 فاستینگ: ۷۹، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۸، ۳۲۱،
 ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۶،
 ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۹،
 ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۷،
 ۳۸۵.
 فاکیش: ۳۲۳.
 فتح آباد: ۱۲۹ - ۱۳۱.
 فتح‌الملک: ۳۴۱.
 فرات: ۳۱، ۳۲، ۴۰، ۴۳.
 فرادنبه: ۲۹۴، ۳۶۵.
 فرانسه: ۱۸۵، ۲۶۶، ۳۴۱.
 فرانسوی - فرانسویان: ۱۳، ۱۸۳،
 ۲۶۴، ۲۶۵.
 فردریش (اسلحه‌دار): ۲۹، ۵۵، ۵۸،
 ۱۲۱، ۲۸۹، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۸،
 ۳۲۰.
 فردوس: ۱۲۶.
 فرمانفرما: ۳۴۴، ۳۴۹.
 فریدن: ۳۷۰.
 فلسطین: ۲۷، ۲۹، ۴۷.
 فلوجه: ۴۳.
 فن درگولتس: ۳۲۶.

- کرم: ۲۵۷.
 کرمان: ۴۱، ۵۳، ۸۵، ۱۳۲، ۱۷۴، ۲۵۸، ۲۲۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۸، ۳۵۵، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۵۸ — ۳۳۳ — ۳۲۸.
 کرمانشاه: ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۷۱، ۸۵، ۲۵۸، ۲۵۸، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۴۲، ۳۸۵، ۳۸۴.
 کرنه: ۶۴، ۷۷.
 کرواتها: ۲۹۵.
 کراز (دشت): ۳۸۳.
 کسوتوراس: ۲۸۹، ۳۳۵.
 کشمیر: ۲۴۶.
 کلاین: ۳۱، ۴۴، ۸۵.
 کلرمان: ۳۱۲.
 کلند (آبگیر): ۱۳۹، ۱۵۵.
 کلواز: ۳۳۸.
 کلهر (ایل): ۵۹.
 کله گوش = قلعه گوش: ۳۱۹، ۳۲۵.
 کمربند شرق ایران: ۱۳۹، ۳۹۵.
 کمه: ۲۹۴.
 کنگاور: ۶۹.
 کوپا = کوهپایه = قهپایه: ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۳۹۲، ۲۱۵، ۷۷، ۴۲.
 کوت العماره: ۴۲، ۷۷، ۲۱۵، ۳۹۲.
 کوشک: ۱۶۱.
 کونستن: ۲۵، ۲۱، ۳۵، ۵۳.
 کوه سرخ: ۳۱۸، ۳۱۹.
 کوه کیلویه: ۲۹۹، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۵۸.
 کویر: ۱۸، ۷۵، ۸۳، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۱ — ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۵ — ۱۲۴، ۱۲۷ — ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵.
- قصر شیرین: ۴۱، ۴۹، ۶۵، ۶۱، ۶۴، ۶۹.
 قفقاز: ۲۱۴، ۲۹۶.
 قلعه قاضی (رباط): ۱۷۸، ۱۸۷.
 قم: ۷۵، ۸۱، ۲۵۸، ۳۸۵.
 قمشه: ۲۹۴، ۳۶۳.
 قندهار: ۱۶۳، ۱۷۲، ۲۱۲.
 قوام آباد: ۳۶۳، ۳۶۴.
 قوجه: ۲۱۷.
 قونیه: ۲۷.
 قیصار (رود): ۲۳۵، ۲۳۳، ۲۳۷.
- ك
 کابل = پایتخت: ۸۱، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۵ — ۱۹۷، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۱۷۷ — ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۱۶.
 کاروانسرا سنگی: ۲۷۵.
 کارون: ۳۱، ۲۹۵.
 کاریز (روستا): ۳۶۶.
 کاشان: ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۱۱۳، ۱۱۴.
 کاظم آباد: ۱۲۷.
 کاظم بیگ ترک: ۱۴۵، ۱۴۹.
 کاظمین: ۳۲.
 کانیتس (کنت): ۷۷.
 کربلا: ۳۱، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۲۲۱.
 کردستان: ۵۳، ۳۸۸.
 کردها: ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۲۶، ۳۳۸.
 کرزن (لرد): ۲۵۵، ۳۲۶.
 کرکی (دشت): ۲۳۲، ۲۳۴.

- لورنس: ۳۲۹.
 لورین: ۱۷۴.
 لهستانیهها: ۲۹۵.
 لیستختی: ۳۵۱.
 لینچ (شرکت): ۲۹۲.
 لورنس: ۳۵۷، ۲۹۸، ۱۵۸، ۱۴۸، ۱۴۷.
 ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۳۱.
 کویر لوت: ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۲، ۲۹۷.
 ۳۳۵، ۳۲۲، ۳۱۲.
 کویر نمک: ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۲، ۱۵۰.
 ۳۸۸.
 کیلیکیه: ۲۸.

م

- مارخانه (رباط): ۱۷۶.
 ماشاءالله خان کاشی: ۱۱۴، ۱۱۳، ۷۵.
 ماشین خانه: ۱۹۷، ۱۸۵.
 مالسون (ژنرال): ۲۵۵.
 ماهندرا پراتاپ: ۸۵.
 ماهیدشت: ۶۸، ۶۴.
 متحدین: ۳۹۱، ۲۱۵، ۲۵۳، ۷۸، ۲۲.
 متس: ۱۶، ۱۵.
 متفقین: ۸۱، ۵۵، ۲۲.
 میجار: ۲۳۵.
 محصولاتها: ۲۵۴.
 محمره: ۵۱.
 محمود سرور خان: ۱۶۴.
 مدی: ۳۳۸.
 مرغاب: ۲۳۷، ۲۳۴، ۲۳۲، ۲۳۵، ۱۶۱.
 ۳۵۹، ۲۴۵، ۲۴۲، ۲۴۵.
 مرو: ۲۴۴، ۲۳۸، ۲۳۲، ۲۳۵.
 مروه (رباط): ۱۶۹.
 مزار شریف: ۲۲۵ - ۲۲۲.
 مزج = مغز (آبادی): ۲۶۲، ۲۶۵.
 مزرعه حسن گل (قریه): ۳۶۹.
 مزرعه علی: ۹۵، ۸۷.
 مسائین: ۳۸۵، ۳۷۹.
 مسینا: ۲۲.
 مشروطه: ۲۸۸.
 کبیر: ۲۶۱، ۲۶۲.
 گندار باروت: ۳۲۵، ۳۱۵.
 گراتسل: ۱۲.
 گراندموننت: ۱۳.
 گراهام (فلسول انگلیس): ۲۹۴.
 گرونبرگر: ۳۳۹.
 گرونوالد: ۱۹۹.
 گریزینگر: ۳۵۲، ۵۳، ۴۸، ۴۵، ۲۴.
 ۳۲۳.
 گرنفون: ۱۱۹.
 گلستان (دره): ۲۵۶.
 گناباد: ۱۲۳، ۱۱۷، ۱۱۵.
 گوتیک: ۳۱۵.
 گوربند (دره): ۲۱۶.
 گولتس پاشا: ۳۲۴، ۳۵۱.
 گوته بن (ناو): ۳۸۷، ۲۲.
 ل
 لال = لعل (آبادی): ۱۸۷، ۱۷۲.
 لر (طایفه): ۳۵۶، ۵۵.
 لندرس (دکتر): ۵۲، ۴۲، ۳۲.
 لوین: ۲۸۳.
 لوران: ۱۸۵.

زیر آفتاب سوزان ایران

- مشهد: ۵۱، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۵۱،
۱۶۱، ۱۷۵، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴،
۲۵۵.
مشهدی کریم: ۳۶۴.
مشیز (روستا): ۳۲۸.
مغول - مغولی: ۱۷۵، ۱۶۱، ۱۵۳،
۲۱۷.
مک کنزی (تفنگ): ۳۷۴.
مکه: ۲۷۹.
ملاعبود: ۶۸، ۱۲۵.
مندلی: ۵۳.
منیربیک: ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۷.
مودریان: ۳۳۱.
مورنینگ پست: ۲۵۵.
موتہ (روستا): ۳۷۶.
موصل: ۲۶، ۳۵، ۵۳، ۶۹.
مولوی برکت‌الله: ۸۵، ۱۴۹.
مولوی صاحب: ۱۸۴.
مونیخ: ۱۲، ۱۶.
مہرجان: ۸۸، ۱۵۵ - ۱۵۲.
مہمندها: ۲۵۴.
میید: ۲۹۹.
میرزا جعفرزادہ: ۲۸۹.
میرزا محمد: ۲۸۹.
میقان: ۳۱۶.
میمنہ: ۲۲۵.
- ن
- نارگین = جزیرہ مرگ: ۳۸۹.
نارین (آبادی): ۲۱۹.
نانسی: ۱۳.
ناور: ۱۷۶.
- نایب حسین کاشی: ۷۵.
نایبند: ۲۵۸، ۳۵۷.
نائین: ۷۹، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۵،
۲۹۹.
نصرالله: ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۸۵ -
۳۸۳.
نصرالله خان = نایب = نایب السلطنہ (برادر
امیر افغانستان): ۱۸۳، ۱۹۵ -
۱۹۲، ۲۱۱، ۲۱۲.
نصرت السلطنہ: ۳۳۳.
نگین: ۱۴۵.
نگینہ: ۱۲۷.
نمدگور: ۳۸۳.
نمک‌رود: ۳۱۲.
نواران: ۲۷۷، ۲۷۸.
نورالله میرزا (شاهزادہ): ۲۶۹، ۲۷۴ -
۲۸۳، ۲۸۵، ۲۷۶.
نووی ورمیا (روزنامہ): ۸۲.
نویلاند (قنسول): ۲۹۵.
نہ (روستا): ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۱۴،
۳۱۶.
نہندان: ۳۵۸.
نیدرمایر (اسکارفن): ۱۲، ۲۵۵، ۲۹۴،
۳۸۵.
نیدرمایر (فریدریش) = برادرم: ۱۱، ۲۴،
۴۵، ۶۹، ۸۳، ۲۸۴، ۲۸۹ -
۲۹۱، ۲۹۸، ۳۵۴، ۳۲۷، ۳۲۹،
۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۸۸.
نیریز: ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۴.
نیستروم (ماژور): ۳۴۱، ۳۴۲.
نیشابور: ۲۵۶.
نیشن (نشریہ): ۲۵۵.

Flit
A. 112

و

هرات = آریا: ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴

— ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۸۵، ۲۵۸،

۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۵ — ۲۲۷، ۳۳۱

۳۳۴، ۳۸۶، ۳۸۷.

هریروند: ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۹

— ۱۷۱، ۲۴۷.

هزاره‌ها (عشایر) = هزاره‌های مغول =

بریری: ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۵—

۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۵۱، ۲۵۷،

۲۴۶.

هسه (قتسول): ۳۲، ۴۴، ۴۵، ۵۶.

هفته (روستا): ۳۸۲.

هله (سرهنگ دوم): ۶۱.

هلمند (رود): ۱۷۷.

همدان: ۳۹، ۵۳، ۶۹، ۷۳، ۲۵۸، ۲۶۷،

۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۱ — ۲۸۳،

۳۴۳، ۳۶۵.

همگین: ۳۶۴.

هنتیک (فن): ۸۱، ۸۸، ۹۳، ۱۵۸،

— ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۸،

۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۲،

۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۸۲،

۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷.

هندوستان = هند (حکومت) = سمیلا: ۱۷،

— ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۶۲، ۱۵۱، ۱۶۵ —

۱۶۲، ۱۷۳، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۶،

— ۱۹۸، ۲۵۲ — ۲۵۶، ۲۵۹ —

۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۵۱،

۳۹۲، ۳۲۶.

هندی = هندی‌ها = هندو = هندیان: ۱۸،

— ۴۲، ۶۹، ۸۸، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۹،

— ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۹،

— ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۵۲، ۲۵۴،

— ۲۵۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۲۶،

واسموس: ۱۱، ۲۵، ۲۸، ۳۵، ۳۱، ۳۴،

— ۴۰، ۴۳، ۵۲، ۸۵، ۲۸۴، ۲۸۹،

۳۵۰، ۳۴۳، ۳۸۶، ۳۸۷.

واگنر: ۱۲، ۲۸، ۴۵، ۴۸، ۷۵، ۷۹،

— ۸۸، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۱۴، ۱۱۸،

— ۱۲۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،

— ۱۴۹، ۱۵۲، ۲۵۵، ۲۱۲، ۲۲۵،

— ۲۲۸، ۲۵۵، ۲۸۴، ۳۵۰، ۳۸۶،

— ۳۸۸، ۳۸۷.

والدمان: ۸۳، ۲۸۹، ۲۹۸، ۳۵۹، ۳۱۸،

— ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶،

— ۳۴۷.

وایت هال = وزارت جنگ انگلستان:

— ۳۹۲.

ودیک: ۹۵، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۲، ۳۲۴،

— ۳۴۷.

ورشو: ۱۶۵.

ونکهاوس (شرکت): ۳۲، ۵۱.

ووسترو (قتسول): ۳۴۲.

ویش (ستوان یکم): ۲۸۳.

وین: ۲۵.

وینکلمان: ۲۹، ۴۵، ۵۶، ۶۹، ۱۲۶،

— ۲۵۸، ۲۸۹، ۲۹۸، ۳۵۹، ۳۱۲،

— ۳۱۷.

ه

هاردینگ (سرآرتور) = نایب‌السلطنه

هند: ۱۸۳، ۲۵۵، ۲۵۳، ۲۵۵،

— ۲۱۱.

هارون آباد: ۶۴.

هایلینگ بروئر: ۲۸۳.

۸۸، ۹۳، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۵،
 ۱۲۶، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱ —
 ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۱ — ۱۸۳، ۱۸۶ —
 ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۱۳.
 یاندل (گروهیان): ۱۳۲، ۱۷۵، ۱۸۲،
 ۱۸۷.
 یدالله‌خان: ۳۷۹ — ۳۸۲.
 یزد: ۴۱، ۸۵، ۸۷، ۲۹۸ — ۳۰۲، ۳۲۷.
 یزدیان (قلعه): ۱۴۶، ۱۴۹.
 یوگند. (مجله): ۱۵۱.
 یولاتان (دشت): ۲۳۲، ۲۴۱.
 یونانی = یونایی‌ها: ۲۲، ۳۳۵.
 یهودی: ۲۲۳.

۲۹۲، ۳۴۴، ۳۸۸.
 هندوکش: ۱۷۶، ۲۱۲، ۲۱۴ — ۲۱۷،
 ۲۱۹.
 هنگری: ۲۹۵.
 هوریاك: ۳۳۹.
 هوفمان: ۲۸.
 هیرزهمان (انتشارات): ۱۱.
 هیگ: ۳۸۹.
 هینه‌گو (روستا): ۳۶۲، ۳۶۳.

ی

یارولیمك: ۱۲.
 یاکوب: ۱۳ — ۱۶، ۲۵، ۳۱، ۴۳، ۸۱.

فهرست کتابهای

شرکت نشر تاریخ ایران

خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی (۳ جلد) (چاپ دوم)

نخبه سیفیه

خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری (تاریخ غفاری)

مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران در دومین دوره مجلس

روش‌های تفسیر قرآن

صور اسرافیل (دوره‌ی کامل)

افضل التواریخ

خاطرات تاج السلطنه (چاپ دوم)

وقایع الزمان (خاطرات شکاریه)

یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه (چاپ دوم)

رجال عصر ناصری

لوائح آقا شیخ فضل‌الله نوری

انجمن (ارگان انجمن ایالتی آذربایجان)

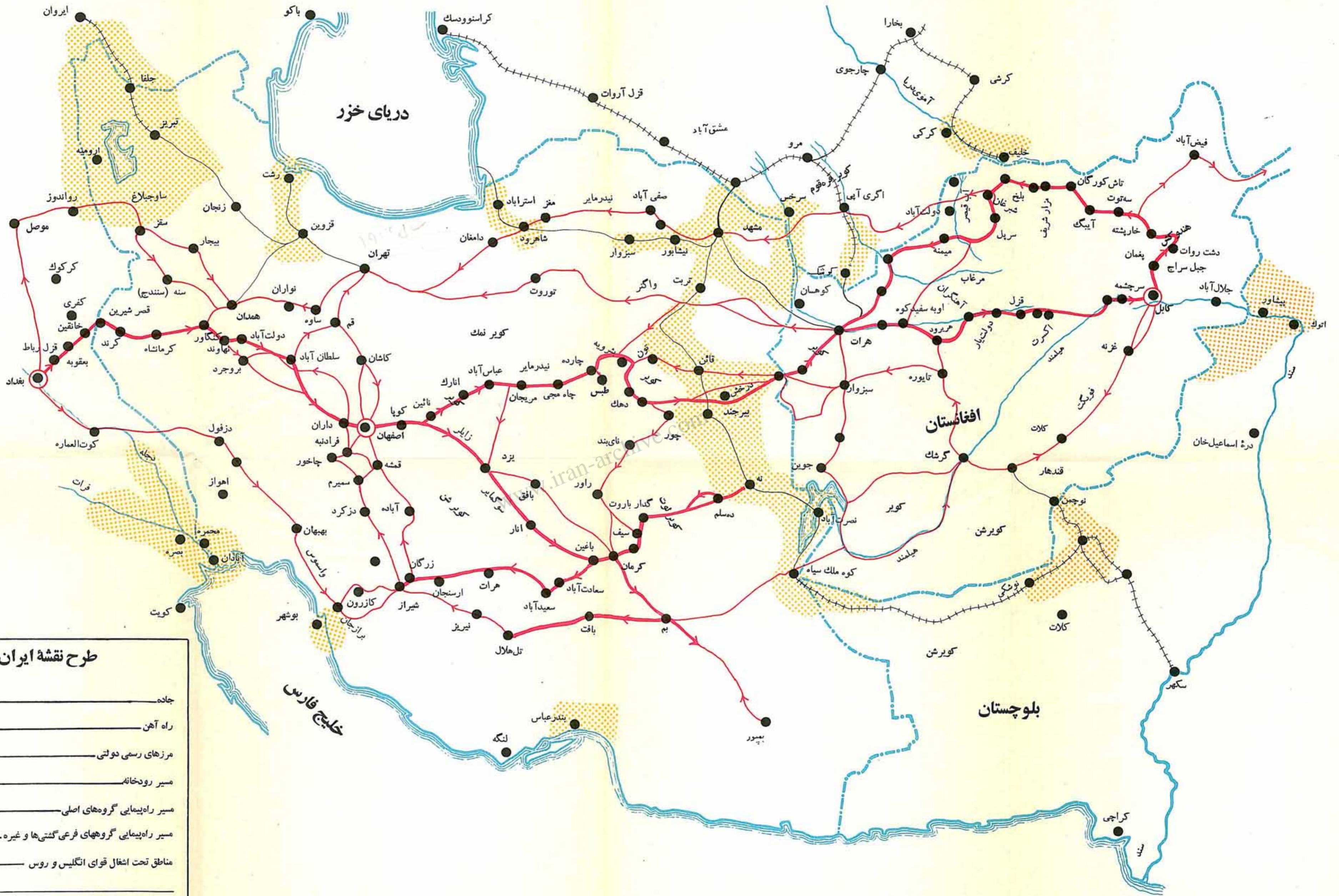
سوانح عمر

نامه‌های یوسف مغیث السلطنه

واقعات اتفاقیه در روزگار (تاریخ مشروطیت ایران) (۳ جلد)

سید جمال‌الدین اسدآبادی و تفکر جدید

اخبار استرآباد (جلد اول)



طرح نقشه ایران و افغانستان

- جاده
- ++++ راه آهن
- مرزهای رسمی دولتی
- مسیر رودخانه
- مسیر راه پیمایی گروه‌های اصلی
- مسیر راه پیمایی گروه‌های فرعی گشتی‌ها و غیره
- مناطق تحت اشغال قوای انگلیس و روس

مسیر راه پیمایی گروه = حدود ۲۲۰۰ کیلومتر
 برای سنجش مسافت: فاصله تهران - مشهد = ۹۰۰ کیلومتر



aus einem der gestrohbündelartigen Hüften
 mitteln ausgestattet worden und stand
 es neuen Mehmandars, des stets freudig
 sorgten, vortrefflichen Schutzes
 wichtige Aufgabe für ihn, auf
 den Weg die nötigen Lebensmittel
 zu schaffen, so daß wir nie



erst
 stellt, war
 sitzen und
 packen
 zu sitzen und mit dem Körper in ohnmäßigem Kampf auf
 zu reiben

Nach zwei Tagen waren wir den Treffpunkt der drei
 Täler von Gorbund, Seleng und Pandschir, deren Flüsse eine ge-
 waltige Menge Wasser führten, in
 Kabulnase zu münden. Am A
 östlicher Richtung verlief
 kusch nach P
 eine
 sich
 erhalt
 fene
 Ge
 da
 W



Kamel d
 d